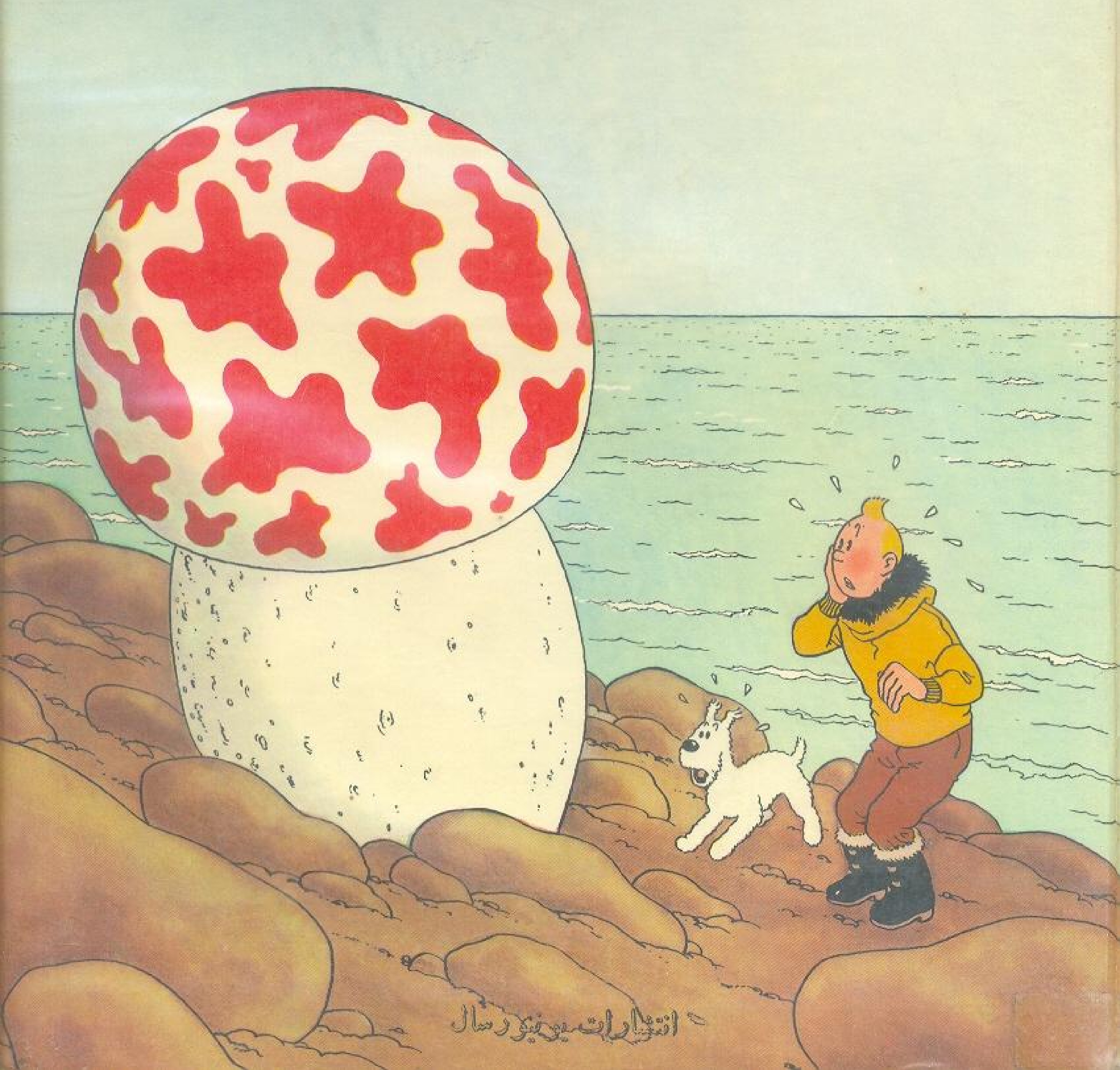
هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

ستاره اسرار آمیز

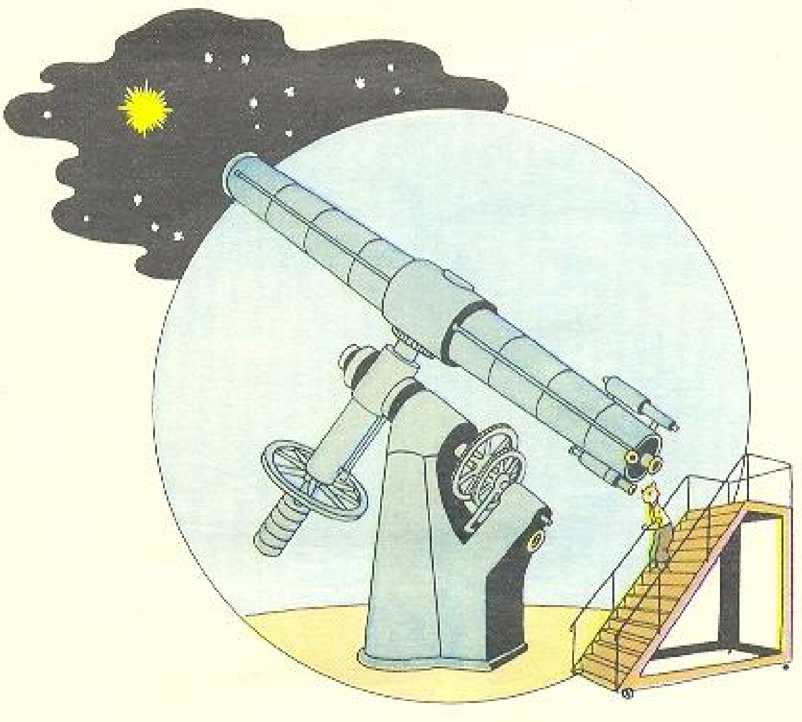


انتشارات یونیورسال

هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

ستاره اسرار آمیز

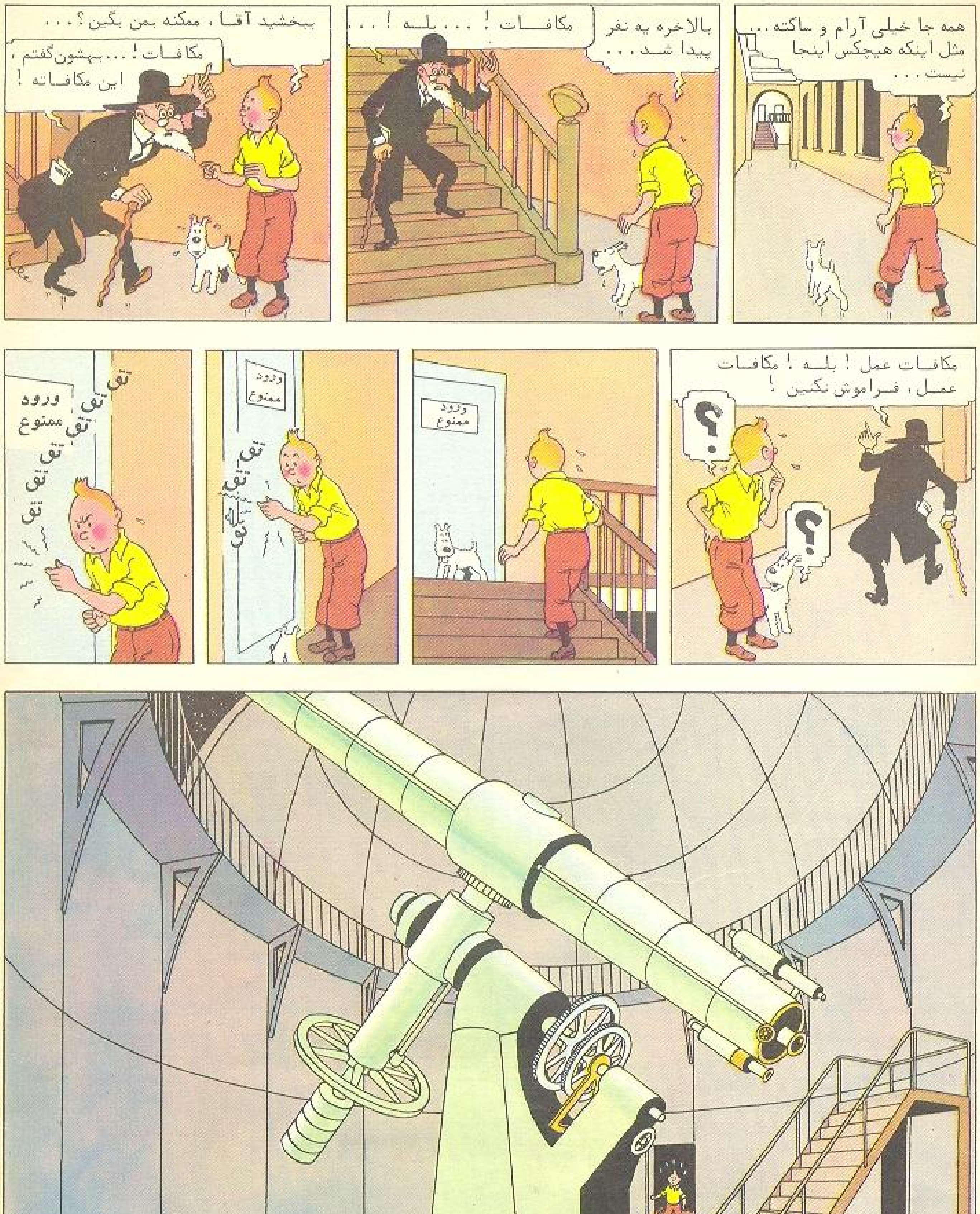


انتشارات یونیورسال

ستاره اسرار آمیز

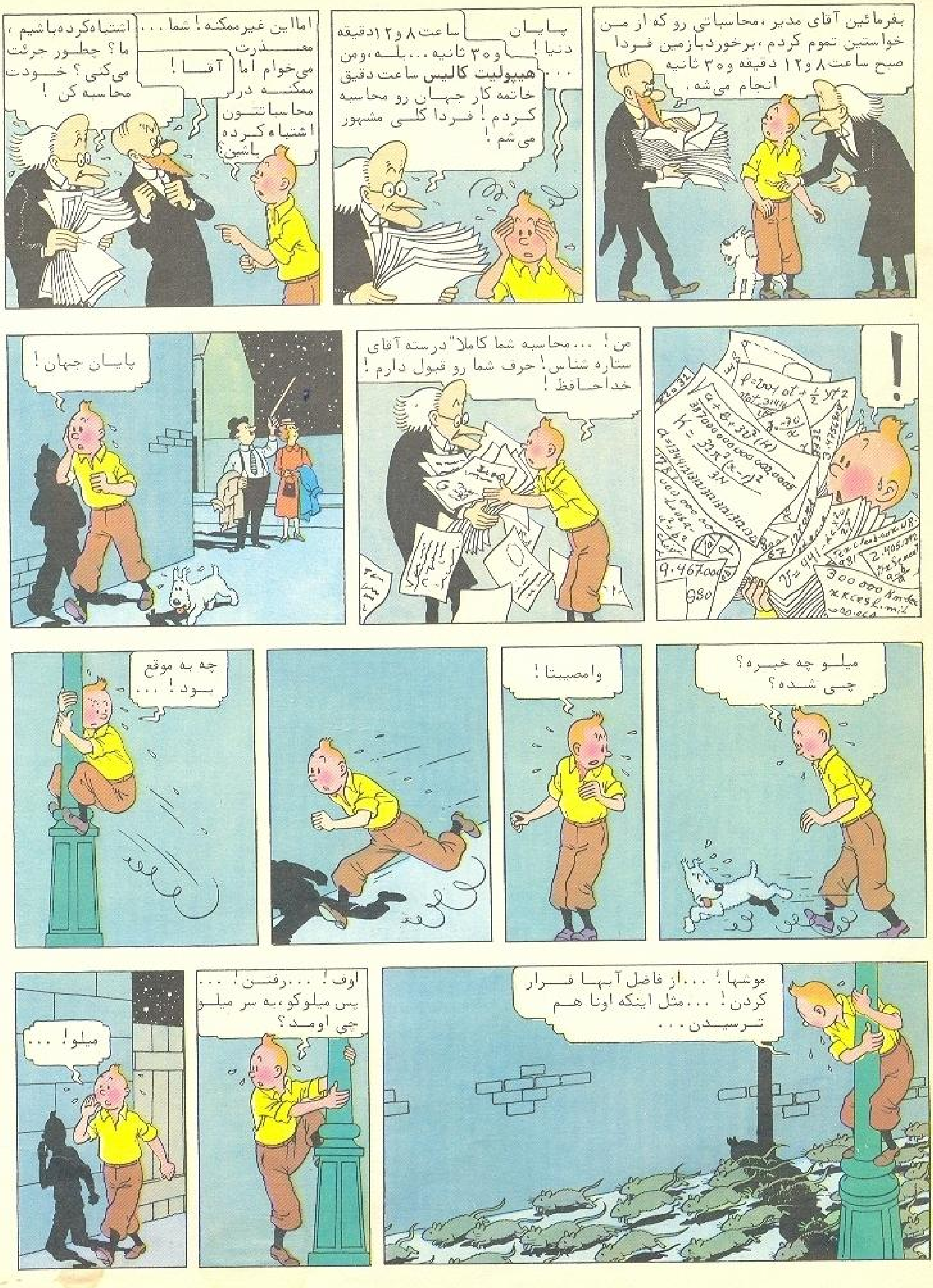



خیلی عجیبه ! چرا ناگهان گوشی رو گذاشت ؟ . . . اوف ! عجب گرمه !
؟
خیر ، عوضی نمی‌بینم ، از چند لحظه پیش بزرگتر شده ! . . .
همه این چیزا تعجب آوره ! باید بفهمم چه اتفاقی داره می‌افته ! بیا میلو ، باید بریم تا رصدخانه !
دررینگ
رصدخانه
اشتباه نمی‌کنم ، باز بزرگتر شده !
میخواهم با مدیر رصدخانه صحبت‌کنم .
آقای مدیر گرفتارن !
رصدخانه
بنگ
؟
این دیگه خیلی بی‌تربیتیه این طوری دررو روی آدم ببندن ؟
بی ادب !
دررینگ
دررینگ
باز توئی ؟ . . . من که بهت گفتم آقای مدیر گرفتاره و نمیتونه . . .
کاری با مدیر ندارم ، رصدخانه آتش گرفته ! . . .
خدای من ! کجا ؟ . . .
اونجا ، بیا نگاه کن . . .
بنگ
؟!


همه جا خیلی آرام و ساکته... مثل اینکه هیچکس اینجا نیست...
بالاخره یه نفر پیدا شد...
مکافات! ... بله! ...
ببخشید آقا، ممکنه بمن بگین؟...
مکافات! ... بهشون گفتم، این مکافاته!
مکافات عمل! بله! مکافات عمل، فراموش نکنین!
؟
؟
ورود ممنوع
ورود ممنوع
تق تق
ورود ممنوع
تق تق تق تق تق
ورود ممنوع


به بخشین آقا، با مدیر رصدخانه کار داشتم.
هیس، خودمنم!
خودمنم، اما هیس. ساکت! حواس همکار منو که داره محاسبات پیچیده‌ای انجام‌میده پرت نکن! اگه دلت میخواد، تا اون کارشو تموم‌کنه، میتونی‌یه نگاهی با تلسکوپ به آسمون بندازی، به زحمتش می‌ارزه.
به ببنم چی‌هست...
واه!
؟
خدای من! ...وحشتناکه، آقای ستاره شناس! ... وحشتناکه!
به یک مفهوم بله، وحشتناکه ...
عجب بزرگه! بزرگ!
بله بزرگه!
اون پاهای پشمالو. حتی فکرش هم منو به وحشت می‌اندازه!
پا؟ کدوم پا؟
کدوم پا؟ خوب پاهای همون عنکبوت غول‌آسا...
عنکبوت؟ مگه روی سقف خونه شما پیدا نمیشه؟
بیائین خودتون ببینین!...
یا دب اصغر و اکبر!... حق با شماست. یه عنکبوت واقعیه!...
حالا دیدین؟
خارق العاده است! خارق العاده! ...تمام خصوصیات آرائنا فاسیاتا رو داره! به شرطیکه... نه! یه اپیر دیادِمه. یه اپیر دیادِم بزرگ!
بهرحال یه عنکبوته! ... وای... چه غولی! ... داره تو آسمون برای خودش راه میره! ...اما نکنه... ؟؟؟


آقای ستاره شناس! فهمیدم چی بود، یه عنکبوتی که روی ذره بین راه می‌رفت... حالا رفته...
یه عنکبوت! از یه عنکبوت کوچولوی بی‌خاصیت دو تا آدم گنده ترسیدن! واقعاً خنده داره!...
هاف!
حالا بیاین نگاه کنین...
خوب؟...
مثل... مثل یه گوی بزرگ آتشه...
بله، یه گوی آتش!... یه گوی عظیم آتشی!
؟
بله، یه توده بزرگ جوشانه...
پس چطوره که به نظر هی بزرگتر میرسه؟... چون رفته رفته بزرگ میشه مگه نه؟...
بزرگ می‌شه، بله! چون با سرعتی غیر قابل تصور داره بطرف ما میاد...
به طرف ما میاد؟ مقصودتون اینه که؟...
بله!... این ماده جوشان با زمین تصادف می‌کنه!!
خدای من!... پس کار تمومه...
...پایان دنیاست، بله!...


بفرمائین آقای مدیر، محاسباتی رو که از من خواستین تموم کردم، برخورد بازمین فردا صبح ساعت ۸ و ۱۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه انجام می‌شه.
پایان دنیا! ...
ساعت ۸ و ۱۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه ... بله، ومن هیپولیت کالیس ساعت دقیق خاتمه کار جهان رو محاسبه کردم! فردا کلی مشهور می‌شم!
اما این غیرممکنه! شما ... معذرت می‌خوام اما ممکنه در محاسباتتون اشتباه کرده باشین؟
آقا!
اشتباه کرده باشیم، ما؟ چطور جرئت می‌کنی؟ خودت محاسبه کن!
!
من! ... محاسبه شما کاملا" درسته آقای ستاره شناس! حرف شما رو قبول دارم! خداحافظ!
پایان جهان!
میلو چه خبره؟ چی شده؟
وامصیبتا!
چه به موقع بود! ...
موشها! ... از فاضل آبها فرار کردن! ... مثل اینکه اونا هم ترسیدن ...
اوف! ... رفتن! ... پس میلوکو، به سر میلو چی اومد؟
میلو! ...


بنگ
بنگ
؟
لاستیک‌ها در اثر گرما می‌ترکن !...
میلو !...
میلو !
بالاخره پیدات شد ؟ اونجا چکار میکنی ؟
چراوقتی صدات می‌کنم نمیای ؟ بیا
اینجا !
خدای من ! ... نمیتونه حرکت کنه !
انگار فلج شده ! ...
تن‌تن ، کمک ! ...
میلوی بیچاره ! ...
چی شده ؟ ... اوه !
فهمیدم ! این گرمای
وحشتناک اسفالت رو
آب کرده ...
ستاره لعنتی ! ...
مردم بیچاره ! ... اگه میدونستن ! ...
دانگ
دانگ
دانگ
دانگ
دانگ
؟
... مکافات عمل ! ... دعا
کنین ! ... آخر دنیا
نزدیکه ! ...
؟
من فیلیپولوس پیغمبرم ، به شما اخطار میکنم
که روزهای وحشت‌آور فرا می‌رسند ! ...
آخر دنیا نزدیکه ! ... همه خواهید مرد ! ...
کسانی که زنده بمونن از گرسنگی و سرما تلف
میشن ! ... بقیه را هم وبا و طاعون از
بین خواهد برد ! ...



ببینین آقای پیغمبر، بهتره شما تشریف ببرین خونه و استراحت کنین!...
!!!
شنیدین؟... این مرد جرئت میکنه با **فیلیپولوس** پیغمبر مخالفت کنه!... این فرستاده شیطانه!... پیرو شیطان!... یک خادم بی آبروی ابلیس!
برگرد نزد شیطان، اربابت!...
بله، ما وبا خواهیم گرفت!... وبای کشنده!... وطاعون!... بله، نوکر شیطان، دنیا به آخر می رسه!
دیگه کم کم داره مزاحم میشه!
بالاخره به خونه رسیدیم...
چه نور خیره کننده‌ای!
آخ!
?
لعنتی!... پنجره چنان داغ شده که دستم سوخت!...
بیچاره میلو، از تشنگی داره می‌میره، این گل بدبخت هم پژمرده شده...
پایان دنیا میلو!... **پایان دنیا!**... پایان **دنیا**، می فهمی چی میگم میلو؟...
دانگ
دانگ
برو به جهنم، پیش اربابت...
خوب، حالا امیدوارم دیگه ما رو راحت بذاره!
حالا باید کمی استراحت کرد. هیجانات امروز منو خرد کرده...
اوف!... دیگه نمیتونم...


دانگ
؟
از کجا وارد شدین؟...
پیغمبران هرجا که بخوان وهرطورکه بخوان واردمی‌شن!...
آقای پیغمبر، من نمیدونم از کجا وارد شدین، اما میدونم از کجا باید خارج بشین، و همین حالا!...
د؟... چراتهدید می‌کنی؟
بهتر است بنشینی!... و به چیزی که آوردم نگاه کنی...
اینست مکافات عمل!... یک عنکبوت غول آسا!...
؟
دانگ
دانگ
دانگ
اپیر دیادم
اندازه طبیعی
دانگ
دانگ
برو گمشو!... گمشو!...
؟
خدای من!... خواب می دیدم! زنگ ساعت بیدارم کرد!...
دانگ
دانگ
ساعت درست هشته!... هنوز دوازده دقیقه مونده!... البته اگه... آره، یادم اومد، این ساعت عقبه!...
باید ببینم ساعت چنده؟...
... قه...
تیک... تیک... تیک... ساعت هشت و دوازده دقیقه و ده ثانیه... ساعت هشت و دوازده دقیقه و بیست ثانیه... ساعت هشت‌ودوازده دقیقه و سی ثانیه...
وای!...
خودشه!... پایان دنیا!

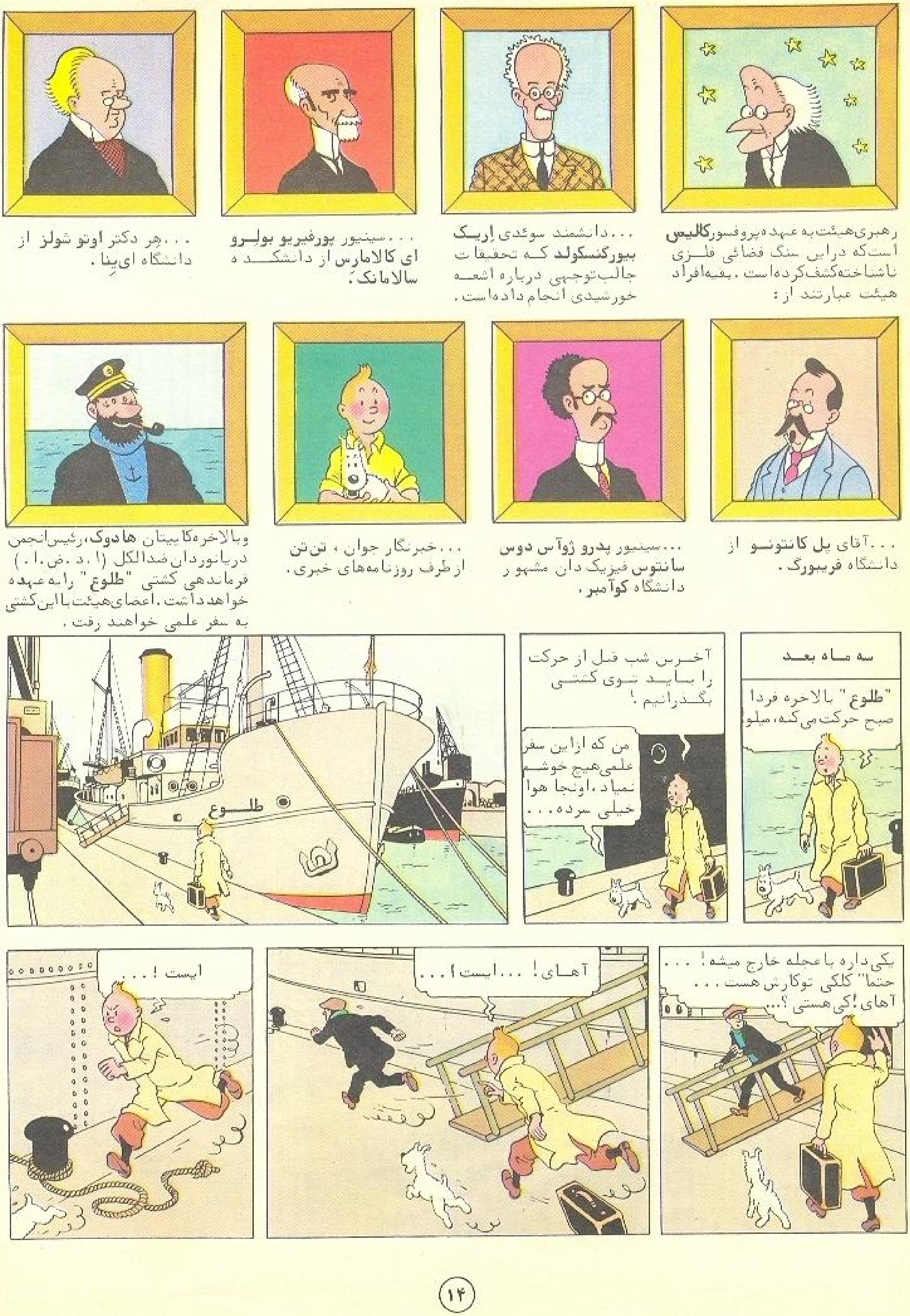

ما مُردیم! ...
نه! ... حالا که فکرشو می‌کنم می‌بینم ما نمردیم! دنیا هنوز به آخر نرسیده! ... این یه زمین لرزه بود! ...
دِ! ... فقط همین بود؟
باید ببینم مدیر رصدخانه چه توضیحی داره... الو؟... الو؟... الو؟... سیم تلفن قطع شده! ... بیا میلو، باید تا رصدخانه بریم...
هورا! ... هورا! ... فقط یه زمین لرزه بود! ...
دررینگ
درررینگ
درینگ
رصدخانه
درررینگ
درررینگ
درینگ
درینگ
درررینگ
اومدم! اومدم!
هورا! ... به آخر رسیدن دنیا عقب افتاده!
هورا! ... هورا! ... زندگی چه قشنگه! ...
ورود ممنوع
تق تق
ورود ممنوع
ورود ممنوع
بی عرضه! ... بی سواد! ...
مگه چکارکرده؟...


این بدبخت تو محاسباتش اشتباه کرده ! ... گوی آتشین به جای اینکه اونطور که من امیدوار بودم با زمین برخورد کنه و کار دنیا رو به آخر برسونه، از ۴۵۰۰۰ کیلو متری زمین رد شده
آقای ستاره شناس، زیاد ناراحت نشین ، دفعه دیگه می خوره! ولی ممکنه بگید این زمین لرزه از چی بود ؟
آقای مدیر ، آقای مدیر ! ...
تازه ظاهر شده آقای مدیر، معرکه است ، مگه نه ؟
فوق العاده است ! ... فوق العاده است ! ... واقعا" خارق العاده است !
اون خط های وسط ، باید بی شک رادیوم باشه !
رادیوم ؟ ... هرگز ! ...
؟
به دب اصغر و اکبر قسم که خارق العاده است ! ...
لالا لالالا لالالالا لالا ! ... ممکنه خارق العاده باشه ، اما من که سر درنمی آرم !
خارق العاده است ! ... بی نظیره ! ... باورنکردنیه ! ... تکان دهنده است !
دوستان عزیز، همین الان یه کشف خارق العاده ای کردم ... یک فلز جدید کشف کردم ! ... فلزی که تا کنون شناخته نشده !
شما که میدونین اسپکتروسکوپ چیه ؟ با این دستگاه می شه روی ستاره ها عناصری را که روی زمین ناشناخته اند ، شناخت ! این یه عکس اسپکتروسکوپی از ستاره ای است که امشب از کنار ما گذشته ! هرکدام از این خطوط مبین خصوصیات یکی از فلزاته. این خط وسط مال فلزی است که تا کنون ناشناخته مونده و در اون ستاره وجود داشته ! متوجه هستی ؟
آره ... تقریبا ...
من ، **هیپولیت کالیس**، بالاخره یه فلز ناشناخته کشف کردم . اسم خودم رومی ذارم روش: **کالیستِن !**
تبریک میگم ! ...
اما راجع به اون گوی آتشین دیشبی . پس اون با زمین اصابت نکرده؟ پس این زمین لرزه از چی بود ؟ ...
از شکلات کاراملی خوشتون میاد ؟ ...
؟


جواب منو بده، از کارامل خوشت میاد؟...
من...
اوه... کارامل؟ ...من... البته ...اما...
برو برام ۲۰ گرم کارامل بخر، باید این کشف روبطور شایسته‌ای جشن بگیریم!
از زمین لرزه صحبت می‌کردی؟... بله، بله... از برخورد قسمت کوچکی از آن ستاره ایجاد شده! وقتی بفهمیم کجاافتاده، می‌تونیم کالیستِن روهم بدست بیاریم!...
آقای مدیر، اینجارو! گوش کنین!...
"ایستگاه قطبی دماغه موریس (قسمت شمالی گروئنلند) اطلاع می‌دهد که سنگی فضایی در اقیانوس منجمد شمالی فرود آمده است. شکارچیان خوک دریایی گلوله‌ای آتشین‌رادیدند که آسمان را طی کرد و در افق ناپدید گشت. چند ثانیه بعد زمین لرزید و یخ های ساحل آب شدند...
یا ادب اکبر!
افتاده تو دریا!... موج ها بردنش!... کشفی که من کردم غرق شد!... دیگر سندی برای وجود کالیستِن ندارم!...
تموم شد میلو، کالیستِن افتاده تو دریا!
تموم شد! خداحافظ سنگ فضایی!... بدرود کالیستِن!
بیا بریم میلو، بهتره تنهاش بذاریم...
بیچاره آقای کالیس! از اینکه سنگ فضائیش تو دریا افتاده سخت ناراحت شده...
رصدخانه
حتی یادش رفت به شکلات بما بده!
این دیگه چیه؟ همین سیل رو کم داشتیم!... شاید هم زمین لرزه یه لوله آب رو ترکونده...
از روی آجرا میرم که پاهام خیس نشه...
تلپ
لعنت بر شیطان. چطور زودتر بفکرمون نرسید؟...
؟
این آجر رو می‌بینی میلو؟
البته که می‌بینم...
نگاه کن!...

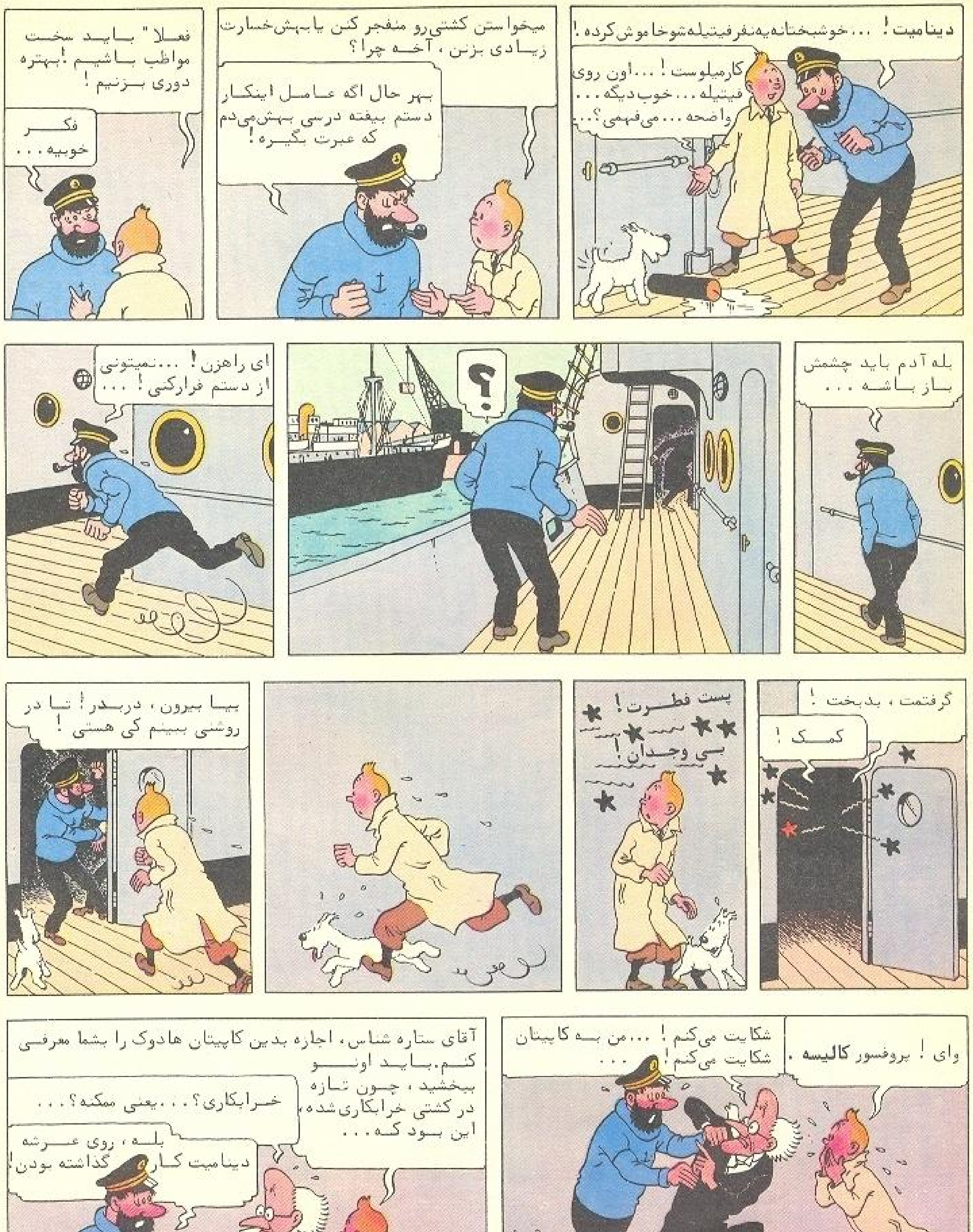


خوب، حالا چی میگی؟...
که این یه شوخی بی‌مزه بود!
فرو نمیره میلو! ...روی سطح آب می‌مونه!!...
خوب، فرو نمیره، که چی؟
این آجر، سنگ فضائیه! ...این آب، اقیانوس منجمد شمالیه! ...حالا فهمیدی، میلو؟...
پاک به سرش زده!...
خیلی خوب؟ دیگه چه خبره؟...
درینگ
درزینگ
درینگ
ورود ممنوع
تق تق
آقای ستاره شناس!
یه فکری به سرم زده، آقای ستاره شناس!
یه فکر؟
اون سنگ فضایی که تو دریا افتاده بزرگه، مگه نه؟... عظیمه؟...
البته! شدت زمین لرزه اینو نشون میده...
پس چیزی از دست ندادیم! ...یک قسمت از این توده عظیم بیرون آب می‌مونه مگه نه؟...
به دب اصغر و اکبر! ...درسته!
باید جستجو کرد و این سنگ فضایی‌رو پیدا کرد. باید سفر تحقیقاتی جورکرد. خرج اینکار رو مجمع اروپایی تحقیقات علمی می‌پردازه، مطمئنم.
باید فوری مقدمات سفرو آماده کنم! حاضری بمن کمک کنی؟
البته!
مدتی بعد...
هئیتی علمی که افرادش از سرشناسترین علمای اروپا تشکیل شده‌اند بزودی رهسپار دریای منجمد شمالی خواهند شد تا به تحقیقات علمی بپردازند. هدف این سفر یافتن سنگ فضایی است که در این ناحیه افتاده است و گمان می‌رود که قسمتی از آن از سطح آب و یخ ها بیرون باشد...



رهبری‌هیئت به عهده پروفسور **کالیس** است‌که دراین سنگ فضائی فلزی ناشناخته‌کشف‌کرده‌است . بقیه‌افراد هیئت عبارتند از :
. . . دانشمند سوئدی **اریک بیورگنسکولد** که تحقیقات جالب‌توجهی درباره اشعه خورشیدی انجام داده‌است .
. . . سینیور **پورفیریو بولرو ای کالامارس** از دانشکده **سالامانک** .
. . . هر دکتر **اوتو شولز** از دانشگاه **ای‌ینا** .
. . . آقای **پل کانتونو** از دانشگاه **فریبورگ** .
. . . سینیور **پدرو ژوآس دوس سانتوس** فیزیک دان مشهور دانشگاه **کوآمبر** .
. . . خبرنگار جوان ، **تن‌تن** از طرف روزنامه‌های خبری .
وبالاخره‌کاپیتان **هادوک**، رئیس‌انجمن دریانوردان ضدالکل (ا . د . ض . ا .) فرماندهی کشتی "**طلوع**" را به عهده خواهد داشت . اعضای‌هیئت با این‌کشتی به سفر علمی خواهند رفت .
سه ماه بعد
"طلوع" بالاخره فردا صبح حرکت می‌کنه، میلو
آخرین شب قبل از حرکت را باید توی کشتی بگذرانیم !
من که از این سفر علمی هیچ خوشم نمیاد ، اونجا هوا خیلی سرده . . .
طلوع
یکی داره با عجله خارج میشه ! . . . حتما" کلکی توکارش هست . . . آهای ! کی هستی ؟ . . .
آهای ! . . . ایست ! . . .
ایست ! . . .

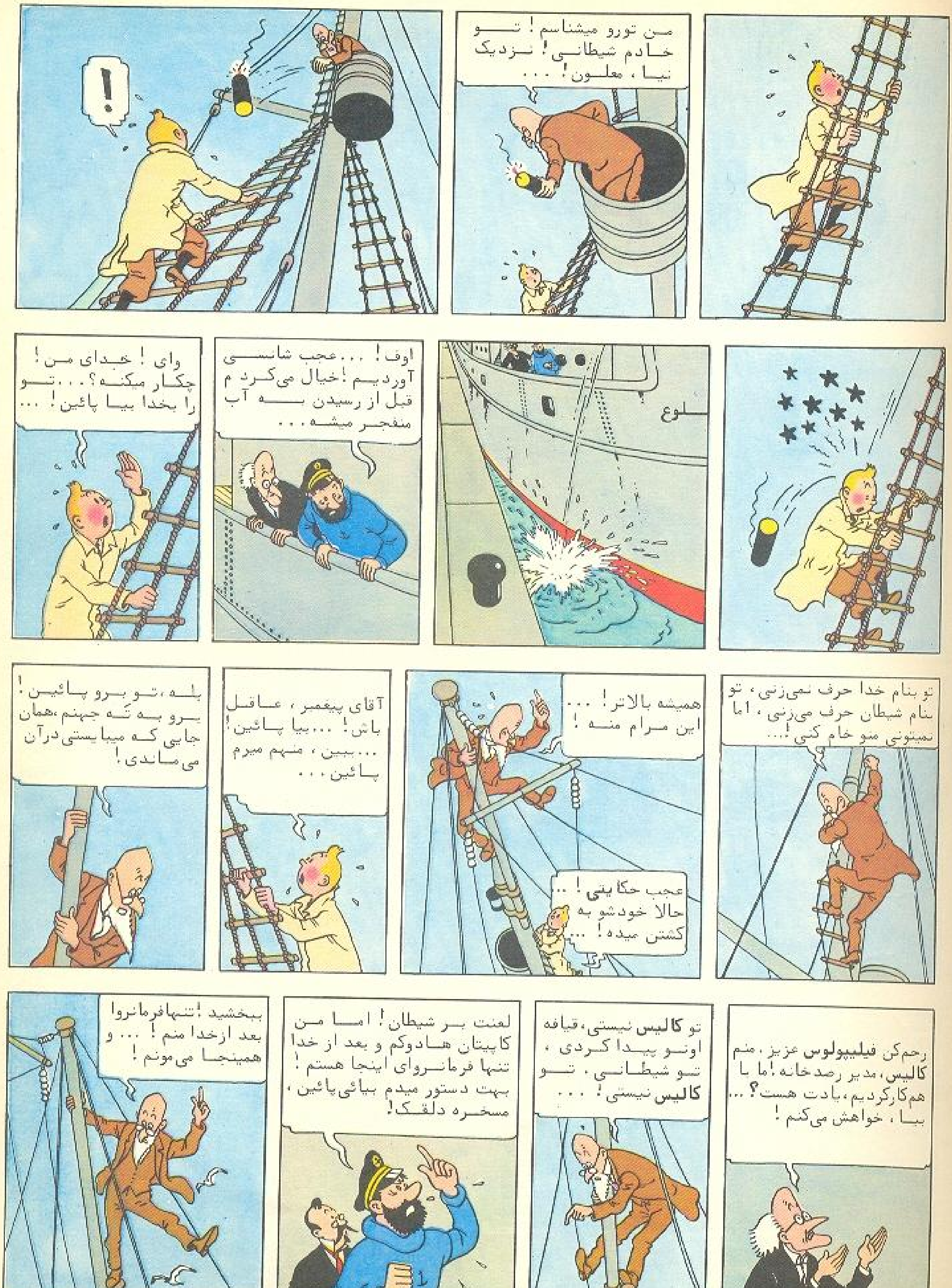

طناب لعنتی ! ... ناپدید شده ! ...نمی‌دونم رفته بود رو عرشه چکار کنه ؟ ...
نگهبان شما هستین ؟
بلـه .
کسی رو این طرفا ندیدین ؟
نـه .
د ؟... بسیارخوب ... کاپیتان هادوک تو کابین خودشه ؟ ...
بلـه .
بله ... نه ... انگار حرف به جونش بسته است !
میلوکجاست ؟ بازپیداش نیست ، میلو ... میلو ! میلو ! ...
!
تق
تق
تق
بفرمائین ...
سلام کاپیتان ، یه مردی رو دیدم که داشت با عجله از کشتی خارج می‌شد ! وقتی صداش کردم فرار کرد !
?
هاف ! ... هاف ! ... هاف ! ...
پیدات شد میلو ؟ د ؟ چکار داری میکنی ؟
مثل اینکه میخواد دنبالش بریم ...
هاف ! هاف !



دینامیت! ... خوشبختانه یه‌نفرفیتیله‌شوخاموش کرده!
کارمیلوست! ... اون روی فیتیله ... خوب دیگه ... واضحه ... می‌فهمی؟...
میخواستن کشتی‌رو منفجر کنن یابهش‌خسارت زیادی بزنن، آخه چرا؟
بهر حال اگه عامل اینکار دستم بیفته درسی بهش‌می‌دم که عبرت بگیره!
فعلاً" باید سخت مواظب باشیم! بهتره دوری بزنیم!
فکر خوبیه ...
بله آدم باید چشمش باز باشه ...
؟
ای راهزن! ...نمیتونی از دستم فرارکنی! ...
گرفتمت، بدبخت!
کمک!
پست فطرت!
بی وجدان!
بیا بیرون، دربدر! تا در روشنی ببینم کی هستی!
وای! پروفسور کالیسه.
شکایت می‌کنم! ...من به کاپیتان شکایت می‌کنم! ...
آقای ستاره شناس، اجاره بدین کاپیتان هادوک را بشما معرفی کنم.باید اونو ببخشید، چون تازه در کشتی خرابکاری‌شده، این بود که...
خرابکاری؟...یعنی ممکنه؟...
بله، روی عرشه دینامیت کار گذاشته بودن!


خوشبختانه میلو با زرنگی فتیله رو خاموش کرد! خودتون می تونید ببینید . . .
؟
چی شده ؟
دینامیت ، ناپدید شده ! . . .
؟
لعنت بر شیطون ! . . .
دو دقیقه پیش همینجا بود ! هیچ سر در نمی‌آرم ! . . .
خیلی عجیبه ! . . .
دینگ
دینگ
دینگ
دینگ
دینگ
دینگ
دینگ
دینگ
زنگ قسمت جلوی عرشه !
از روی عرشه چیزی برداشتی ؟
نه . . .
هیچ کسی نیست...
!
آقای کاپیتان ! . . .
صدات می کنن . . .
من پروفسور کانتونو هستم . می خواهم با کاپیتان حرف بزنم . . .
خود منم ، اومدم . . .
؟
بنگ


پروفسور کانتونو! چه بلایی سرش اومده؟
من چه‌میدونم!... شاید غش‌کرده! چمدونش‌درب و داغون شده...
زنده است!
بَه... این که چمدون منه... گذاشته بودم توی کابین تو!
آقای پروفسور، چه اتفاقی براتون افتاده؟
من.... من نمیدونم.... من... یه ضربه محکم بهم خورد، یه وزن سنگینی افتاد رو سرم...
ها! ها! ها! ها!
ها! ها! ها! ها!
باید کاراتون تلافی بشه! فیلیپولوس پیغمبر بشما هشدار داده بود...
چمدونو اون انداخته.
ببینید چه فشفشه قشنگی پیدا کردم! حالا یه خورده آتش بازی می‌کنیم!...
دینامیت!... اون دیوونه دینامیت رو برداشته!... حالا همه چیز منفجر میشه!...
نباید یه ثانیه هم تلف کرد!
بفرمائید!... همین حالا این میگه "فیش"...


من تورو میشناسم! تو خادم شیطانی! نزدیک نیا، معلون! . . .
!
سلوع
اوف! . . . عجب شانسی آوردیم! خیال می‌کردم قبل از رسیدن به آب منفجر میشه . . .
وای! خدای من! چکار میکنه؟ . . . تو را بخدا بیا پائین! . . .
تو بنام خدا حرف نمی‌زنی، تو بنام شیطان حرف می‌زنی، اما نمیتونی منو خام کنی! . . .
همیشه بالاتر! . . . این مرام منه!
عجب حکایتی! . . . حالا خودشو به کشتن میده! . . .
آقای پیغمبر، عاقل باش! . . . بیا پائین! . . . ببین، منهم میرم پائین . . .
بله، تو برو پائین! برو به ته جهنم، همان جایی که میبایستی درآن می‌ماندی!
رحم‌کن فیلیپولوس عزیز، منم کالیس، مدیر رصدخانه! ما با هم کارکردیم، یادت هست؟ . . . بیا، خواهش می‌کنم!
تو کالیس نیستی، قیافه اونو پیدا کردی، تو شیطانی، تو کالیس نیستی! . . .
لعنت بر شیطان! اما من کاپیتان هادوکم و بعد از خدا تنها فرمانروای اینجا هستم! بهت دستور میدم بیائی پائین، مسخره دلقک!
ببخشید! تنها فرمانروا بعد ازخدا منم! . . . و همینجا می‌مونم!

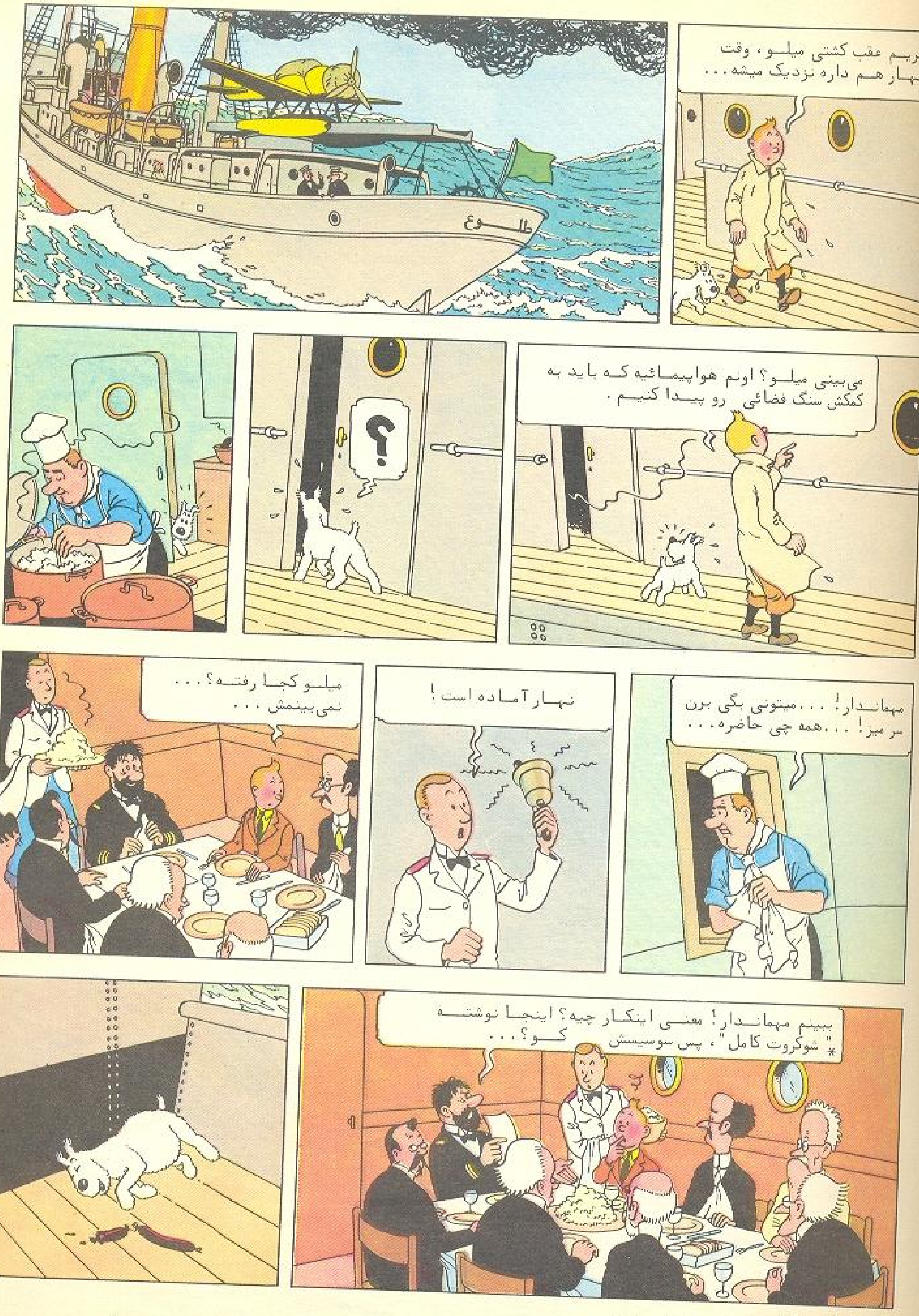


بیا پائین مردم آزار، و گرنه کند و زنجیرت می‌کنم!
چیزی نگو کاپیتان، من میدونم چطوری بیارمش پائین...
؟
حالا خواهی دید، فوری میاد پائین...
الو، الو، من روح القدس!... **فیلیپولوس** پیغمبر، بشما دستور می‌دهم برای بررسی زمین برگردی! فقط مواظب باش سر و کلات رو موقع پائین آمدن نشکنی!...
اطاعت میکنم ای روح مقدس! اطاعت میکنم!... عصبانی نشو!
خودشه!
این دیوانه از دارالمجانین فرار کرده! از صبح دنبالش می‌گردیم...
صبح روز بعد...
برای حرکت کشتی "**طلوع**" چقدر آدم جمع شده...
شنوندگان گرامی، ساعت حرکت نزدیک شده، تا چند لحظه دیگر کشتی "**طلوع**" اینجا را ترک می‌کند و بسوی شمال و دریای یخ بسته حرکت می‌کند. در این لحظه مراسم خداحافظی اجرا می‌شود. هیئت مدیره **انجمن دریا نوردان ضد الکل** به رئیس افتخاری خودشان، کاپیتان هادوک دسته گل زیبائی دادند...
خداحافظ کاپیتان، رئیس عزیز، فراموش نکنین که چشم تمام مردم دنیا و بخصوص اعضای انجمن ما بشما دوخته شده! خدا یارتون باشه!
ببخشید کاپیتان، اینارو باید تو کابین شما بذاریم؟...
چی رو عزیزم؟...
اینا!..
ویسکی


. . . اکنون رئیس **مرکز اروپائی تجسسات علمی** پرچمی را که باید روی سنگ فضایی به اهتزاز در بیاید به پروفسور **کالیس** میدهد . . .
آقای پروفسور ،این پرچم را بشما میسپارم و اطمینان دارم که بزودی بر قله سنگ فضایی به اهتزاز در میاد و شما آن فلزی را که قبلا "وجودش را اعلام داشتید کشف خواهید کرد . . .
کاپیتان ! . . .کاپیتان !. . .
انگار اتفاق ناگهانی افتاده . . .
لعنت بر شیطون ! . . .
اینو بخونین آقای پروفسور ، این پیام رو تصادفا " متصدی بیسیم که داشته دستگاه‌رو تنظیم می‌کرده گرفته . . .
سائوریکو. کشتی قطب پیمای "**پی‌یری**" دیشب **سائوریکو** را ترک کرده و برای یک سفر اکتشافی به سوی شمال حرکت کرده. "**پی‌یری**"کوشش خواهد کرد تا سنگ فضایی را که بگفتهٔ بعضی ازدانشمندان فلزی ناشناخته در خود دارد پیدا کند . . .
اونا ازما جلو افتادن ! سنگ فضایی رو بدست میآرن ! بیچاره شدیم ! . . .
عجله نکنین ! . . . هنوز که پیداش نکردن !
حق با تن‌تنه ، هنوز که پیداش نکردن ! . . .
همه سوار بشن ! . . . فوری حرکت می‌کنیم !
م . ا . ت . ع
طناب ها رو باز کنین ! . . .
م . ا . ت . ع
دووووود



آخرین طنابها هم باز شدند. لحظه حرکت است... کشتی "طلوع" آهسته درکنار ساحل حرکت میکند. میرود تا سنگ فضایی اسرارآمیز را بدست بیاورد...
شنوندگان گرامی، شما برنامه حرکت کشتی قطبی "طلوع" را که توسط تمام رادیوهای اروپا پخش شد شنیدید.
هی، هی!... براشون آرزوی موفقیت دارم!
پس شما اطمینان دارین که موفق نمیشن؟
دوست عزیز، تو مدت درازی است که منشی من هستی و باید بدونی وقتی بانک بوهل وینکل خرج سفر "پی‌یری" رو میده برای اینه که به موفقیت‌اش اطمینان داره! حرف منو باور کن، "طلوع" هیچ شانسی تو این ماجرا نداره!
منهم امیدوارم آقای بوهل وینکل، گرچه...
بله، میدونم، "طلوع" زودتراز اونچه فکر می‌کردم براه افتاد، تقصیر این هیوارد احمقه که نتونسته کارشو انجام بده، اما خاطرت جمع باشه، همه پیش بینی‌های لازم انجام شده!
خوبه. بسیار خوبه...
میدونی دوست من، تحت عنوان سفر علمی، هدف اصلی من بدست آوردن این سنگ فضایی و فلز ناشناخته است که این پروفسور کالیس ابله وجودشو بما خبر داده. ثروت غیر قابل تصوری تو اینکار به چنگ ما می‌افته. ثروتی که محاله از دستش بدم!...
میلو، بالاخره راه افتادیم...
طلوع
چه هوای سالمی اینجا استنشاق می‌کنم... هوای زندگی بخش دریا، هوائی که هنوز هیچ کسی تنفسش نکرده!
آره... بوی ماهی میده...
مثل من نفس عمیق بکش، میلو ریه‌هاتو پر از هوای سالم بکن!



* غذائی که با کلم و سوسیس تهیه میشود.



تا چند روز دیگه عادت میکنن . . .
همـان شب . . .
نمیتونم چشم بـهم بذارم ، حرکت هر لحظه شدیدتـر می شه . . .
درهمین هنگام در سائو ریکو . . .
از کِنتاکی استار خبری نشد ؟
خیـر ، آقـــای بوهل وینکل . . .
بهتره برم بـه کاپیتان ملحق بشـم . . .
بـریم میلـو ، بـریم رو عرشه
لعنتـی ! . . . یـه طوفـان حسابیه !



مواظب باش میلو، خودتو محکم بگیر!..
اوف! خیال کردم از عرشه می افتم بیرون!... میلو؟ ... میلــو کجاست؟
میلو!...
میلو!...
میلو، عزیزم! خوب از چنگ عزرائیل فرار کردی! ... چه طوفانی، خدای من! ... چه طوفان وحشتناکیه! ...
هان توئی؟... نسیم خوبیه، مگه نه؟...
چی؟... مگه این طوفان نیست؟...
طوفان؟ البته که نه. یه خورده باده...
پس هیچ خطری تهدیدمون نمیکنه؟...
هیچ خطری!... البته باید احتیاط کنیم. آدم حتی نمیتونه ده قدمیشو ببینه... و از جایی که ما می گذریم، یعنی داگر بنک، کشتی های زیادی رد میشن...
خطر برخورد اکنون خیلی کم شده ... چون هر کشتی چراغ هائی داره که موقعیتش رو نشون...
خدای من!...
لعنت بر شیطون...


فرمان تمام به سمت چپ . . .
طلوع
نجات یافتیم! . . .
دزد دریایی! . . . گاریچی! . . . الاغ سوار! . . . جانور! . . . مضحک قلمی! . . . خدا غضبت کنه! . . .
اگه یه ثانیه دیرتر جنبیده بودم، این ابله بی‌کله ما رو دو نیم میکرد! . . . تو این هوا با چراغهای خاموش، حتما" دیوونه بود . . . اگه هم میخواست ما رو غرق کنه نمیتونست بهتر از این کاری بکنه . . .
از کجا میدونی که واقعا" نمی خواست ما رو غرق کنه؟ . . .
مقصودت چیه؟
یادته روز قبل از حرکت میخواستن توی کشتی خرابکاری کنن؟ . . . و حالا هم این حادثه‌که‌ازش جان سالم بدربردیم، درست مثل یه‌سوءقصد بود . . .
لعنت بر شیطون! . . . حق با توست! . . . اما کی ممکنه . . .
کی میخواد جلو تجسسات ما رو بگیره جز سرنشینان "پی‌یری" یا کسانی که خرج سفرش رو پرداختن! . . .
هان چیه؟ بالاخره از کِنتاکی استاره؟ . . .
بله، خودشه، آقای بوهل وینکل، پیام به رمزه . . .
اس. اس. کنتاکی استار. طبق دستورات واصله‌سعی کردیم "طلوع" راغرق‌کنیم. مانوربا شکست مواجه شد منتظر دستور هستیم.
آه! بی عرضه ها! موقعیت رو از دست دادن! . . . حالا باید دوباره شروع کنم!
خدای من! چقدر حالم بده! وای دارم میمیرم! آآآآآخ . . . وااااای . . .
دلم بهم میخوره . . . وااااای . . .
اگه یه خورده پنجره رو واز کنم ناراحت نمیشی؟ . . . یه خورده هوای بیرون برای ما خوبه . . .
هر کاری میخواهی بکن . . . فقط بذار من راحت بمیرم . . .
آخی! . . . حالم یه خورده بهتر شد . . .

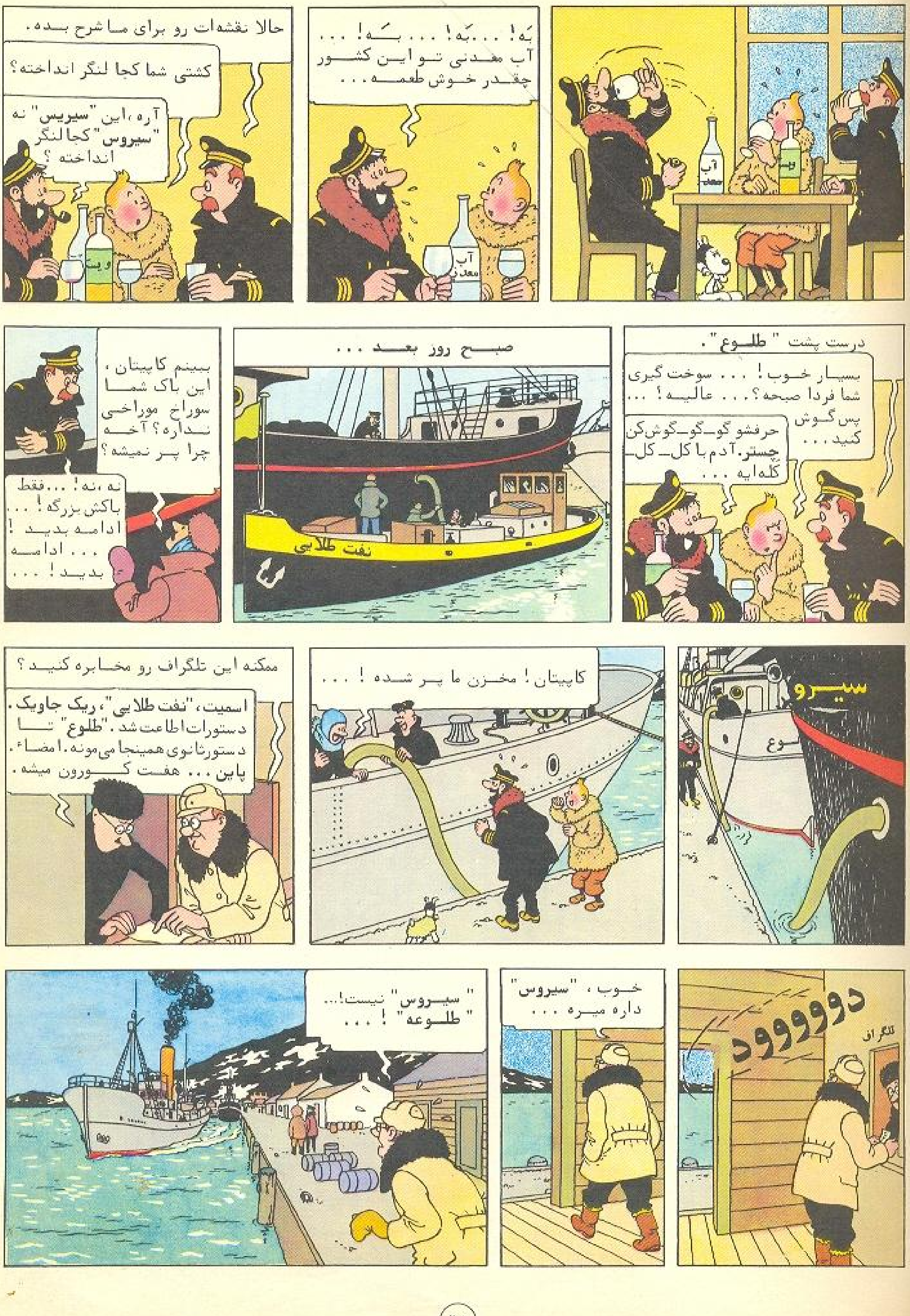

چند روز بعد
وای! ... امروز صبح چه سرده! معلومه که داریم به مناطق قطبی نزدیک میشیم.
متوجه شدی؟ دیشب یخ بسته.
بهتره لباس گرم بپوشی، اینطوری سرما می خوری.
حق با شماست.
بیا میلو، بیا بریم پالتو بپوشیم.
باید بهش می گفتم که وقتی روی عرشه میاد دقت کنه. این یخی که بسته واقعا ...
... خطرناکه!
حالا بریم سلامی به کاپیتان بگیم.
بگمانم دل همه رو ببرم.
بیا، اینو با رادیو مخابره کن.
بله، کاپیتان.
از کشتی "طلوع" به رئیس مرکز اروپایی تجسسات علمی. ما به ساحل ایسلند نزدیک میشویم. برای سوختگیری در آکوریری که در ایژا فرّوردهر واقع شده توقف می کنیم. حال همه خوبست.
بفرمائین آقای بوهل وینکل، پیامی از "طلوع" به مرکز اروپایی تجسسات علمی. قسمت مخابرات این پیام رو تازه دریافت کرده.
به بینم ...
خوبه. خوبه! ... میخوان در ایسلند توقف کنن! عالیه! جانسون عزیز، خیال میکنم توقفشون خیلی طول بکشه! ... اول باید یه پیام کوتاهی بفرستم. بنویس جانسون ...
بفرمائید قربان ...


از بانک **بوهل وینکل** به **اسمیت**، نماینده **نفت طلایی** در **ریک جاویک**، **ایسلند**. فوری به تمام نمایندگان فروش **نفت طلایی** دستور ذیل را ابلاغ کنید. فروش هر نوع مواد سوختی به کشتی قطب پیمای "**طلوع**" اکیدا" ممنوع است." این پیام رو به صورت رمز مخابره کن...
باشه آقای **بوهل وینکل**!
صبح روز بعد...
توقف
خیلی آهسته
آهسته
کمی سرعت
حرکت
خیلی آهسته
آهسته
کمی سرعت
حرکت
خوب، به **آکوریری** رسیدیم. اینجا زیاد می‌مونیم کاپیتان؟
نخیر! نخیر...
فقط سوختگیری می‌کنیم و بعد به طرف **گروئنلند** حرکت می‌کنیم.
این جاست. یه دقیقه صبرکن سفارش سوخت بدم و برگردم.
نفت طلائی
باشه، همینجا منتظرت می‌مونم.
سلام! ... میخواستم باک کشتی منو با مازوت پر کنین.
بسیار خوب، اسم کشتی شما چیه؟
کشتی قطب پیمای "طلوع". منم کاپیتان هادوک...
کاپیتان کشتی... کشتی "**طلوع**" شما هستین؟...
آخه!... اما!... من... بدشانسی آوردید کاپیتان!... ناگهان یادم اومد که... حتی یه لیتر مازوت هم نداریم...
؟
چی‌گفتی؟ مازوت نداری؟ شوخیت گرفته؟ من مازوت احتیاج دارم، فهمیدی؟
منم به شما میگم که نمیتونم ... نه، ببخشین. ندارم، مازوت ندارم!
مثل اینکه دعواشون شده...
خجالت آوره، فهمیدی، خجالت آوره!...
یه روزی به سر خودتم میاد!...
نفت طلائی
نمایندگی نفت طلائی

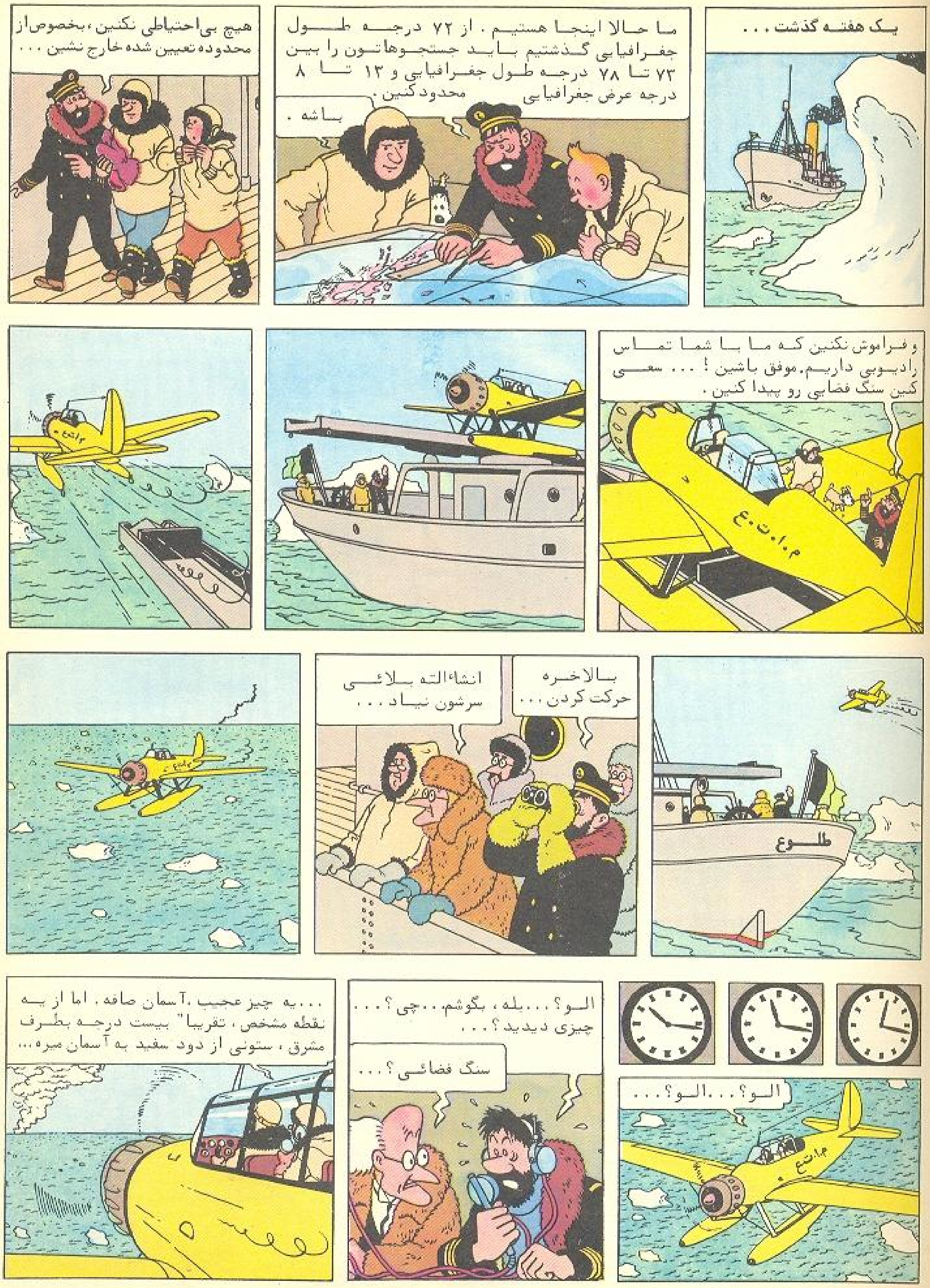

بالاخره بمن میگی چه اتفاقی افتاده؟
" نفت طلایی " مازوت نداره! . . .
کاری نداره، میریم از یه جای دیگه می خریم. چرا غصه می خوری؟
جای دیگه؟ . . . امتیاز فروش بنزین و مازوت درتمام این کشور دست "نفت طلائیه"! . . .
پس ما اینجا گیر افتادیم؟ . . .
بله گیر افتادیم! و در همین موقع . . .
"بی بری" به راهش ادامه میده! . . .
دلقک خنده دار، نمیتونی یه خورده بیشتر مواظب باشی؟ . . .
دلقک؟ من؟ و تو، تو هم یه . . . یه . . .
واه!
فیدجی! . . . فیدجی! . . . فیدجی! . . .
فیدجی! . . . فیدجی! . . . فیدجی! . . .
بولدو، بولدو بولدو! . . .
بولدو، بولدو، بولدو! . . .
آیا، آیا، آیا یا آآآآ! . . .
آیا، آیا، آیا یا آآآآ! . . .
?
چستر نازنین! . . . هیچ فرق نکردی! . . .
کاپیتان هادوک عزیز! . . . هیچ تغییر نکردی! . . .
تن تن عزیز، یکی از دوستان قدیمی ام رو بهت معرفی میکنم. کاپیتان چستر که بیش از بیست سال باهاش دریانوردی کردم.
خیلی خوشحالم! . . . اول خیال کردم می خواهید همدیگر رو بکشید . . .
اومدی سوختگیری کنی؟ . . .
بله! . . . بهتره حرفشو نزنی! . . . چه مملکتی! . . . حتی یه قطره مازوت اینجا پیدا نمیشه! . . .
مازوت پیدا نمیشه؟ " نفت طلایی " داره! چند دقیقه پیش اونجا بودم. فردا صبح کشتی " سیروس " منو پر می کنن.
پس سر به سرم گذاشتن؟
لعنت خدا بر شیطون! حالا میرم به این خدا نشناسا نشون میدم عصبانیت کاپیتان هادوک یعنی چه! . . .



دزدا! ... تاجرای خداشناس! ... آدم کشا، یهودا! ... خیانتکارا! ...
هادوک!
ولم کنید! ... من باید این دزدا! ... این حقه بازا رو بکشم! ...
گوش کن هادوک! ...
آرام باش کاپیتان.
گوش کن، اونجا رفتن بیفایده است! میدونی خرج سفر "پی یری" رو کی تقبل کرده؟ ... نه؟ ... رادیو امروز صبح گفته. بانک بوهل وینکل، شعبه سائو ریکو...
خوب باشه، برای من مهم نیست. من مازوت میخواهم، لعنت بر شیطون! ...
خوب، خوب ... میدونی "نفت طلایی" مال کیه؟ ... نه؟ ... بانک بوهل وینکل شعبه سائو ریکو، حالا شیرفهم شدی؟ ...
؟
ولم کنید! ... الان این حقه بازا رو تکه تکه می‌کنم! ...
صبر کن کاپیتان، من یه‌فکری دارم.
یه فکر؟ ... برای پیداکردن مازوت؟ ...
بله!
بهتره حرفامونو کنار یه بطری ویسکی بزنیم! بریم تو این کافه ...
گارسون! ... یه بطری ویسکی و سه تا گیلاس!
من ویسکی نمیخورم. یه‌بطری آب معدنی‌میخوام ...
گارسون، دو گیلاس و آب معدنی برای این بچه ...
خدای من، حالا یادم افتاد ... معذرت میخواهم! ... فراموش کرده بودم که تو رئیس یه انجمن مبارزه با الکل هستی. حتما" ویسکی نمیخوری ... تو هم آب معدنی میخواهی؟
بله ... آب معدنی ... فکر خوبیه ...
کافیه! ... متشکرم.
بسلامتی تو، هادوک! ...
بسلامتی! ... خوب دیگه، برای اینکه ناراحت نشی یه قطره ویسکی تو آب معدنیم می‌ریزم ...
بقدریه قطره اشک ...
کافیه ... متشکرم ...


بَه! . . . بَه! . . . بَـه! . . .
آب معدنی تو این کشور چقدر خوش طعمه . . .
حالا نقشه‌ات رو برای ما شرح بده.
کشتی شما کجا لنگر انداخته؟
آره، این "سیریس" نه "سیروس" کجا لنگر انداخته؟
درست پشت "طلوع".
بسیار خوب! . . . سوخت گیری شما فردا صبحه؟ . . . عالیه! . . . پس گوش کنید . . .
حرفشو گو-گو-گوش کن چستر. آدم با کل- کل- کله‌ایه . . .
صبح روز بعد . . .
نفت طلایی
ببینم کاپیتان، این باک شما سوراخ موراخی نداره؟ آخه چرا پر نمیشه؟
نه، نه! . . . فقط باکش بزرگه! . . . ادامه بدید! . . . ادامه بدید! . . .
سیرو
وع
کاپیتان! مخزن ما پر شده! . . .
ممکنه این تلگراف رو مخابره کنید؟
اسمیت، "نفت طلایی"، ریک جاویک. دستورات اطاعت شد. "طلوع" تا دستورثانوی همینجا می‌مونه. امضاء. پاین . . . هفت کورون میشه.
تلگراف
دوووووود
خوب، "سیروس" داره میره . . .
"سیروس" نیست!... "طلوعه"! . . .


خداحافظ دوست عزیز! . . . ببخشید که مجبورم ترکتون کنم!
؟
بالاخره حرکت کردیم! . . . حالا بریم نهاری بخوریم . . .
خوب، اینم سرآشپز! . . . برای نهار چی درست کردی؟
اسپاگتی، کاپیتان.
بوم
حیوون لعنتی! . . . اگه دستم بهت برسه!
وقتی آدم در رو باز بذاره، از این اتفاقات می‌افته.
این قیافه رو نگیر دوست عزیز، عصبانی نشو که هیچ فایده‌ای نداره. میلو دست پخت تو رو می‌پسنده!
آدم نباید سخت بگیره..
یه خورده هم گذشت داشته باش . . .
لعنت خدا بر شیطون! . . . حیوون لعنتی! . . . اگه دستم بهت برسه، دست رو می‌برم! . . .



یک هفته گذشت . . .
ما حالا اینجا هستیم . از ۷۲ درجه طول جغرافیایی گذشتیم باید جستجوهاتون را بین ۷۳ تا ۷۸ درجه طول جغرافیایی و ۱۳ تا ۸ درجه عرض جغرافیایی محدود کنین .
باشه .
هیچ بی‌احتیاطی نکنین ، بخصوص از محدوده تعیین شده خارج نشین . . .
و فراموش نکنین که ما با شما تماس رادیویی داریم. موفق باشین ! . . . سعی کنین سنگ فضایی رو پیدا کنین .
م.ا.ت.ع
طلوع
بالاخره حرکت کردن . . .
انشاءالله بلائی سرشون نیاد . . .
الو؟ . . . الو؟ . . .
الو؟ . . . بله ، بگوشم . . . چی؟ . . . چیزی دیدید؟ . . .
سنگ فضائی؟ . . .
. . . یه چیز عجیب . آسمان صافه . اما از یه نقطه مشخص ، تقریبا" بیست درجه بطرف مشرق ، ستونی از دود سفید به آسمان میره . . .


خیلی عجیبه . اونا یه ستون بلند ابری توی افق می‌بینن .
زود ! میکرفون رو بده بمن !
من پروفسور کالیس هستم . این ستون ابری از یه نقطه مشخصی بلند میشه؟... ابر دیگه‌ای دیده نمیشه؟ آسمون صافه؟...
خودشه ! ...سنگ فضایی رو پیدا کردن !....
؟
مواظب باشین ! ... دستگاه ! ...
ببخشید ! فراموش کرده بودم ! آه ! کاپیتان ، منشاء این ستون ابری، سنگ فضائیه ! ...گرمایی که ازش بیرون اومده اول یخ ها رو ذوب کرده و حالا آهسته آبهای اطراف ...
... رو گرم میکنه . آب، بخار شده و بخار آب متراکم شبیه ابرمیشه . اونا همین ابررو دیدن...
لعنت بر شیطون! ...
الو؟ الو؟ هورا ! بچه‌ها ،سنگ فضایی رو پیدا کردین ! ... الو؟...صدای منو می‌شنوین؟...
الو؟...الو؟...الو؟... جوابی نمیدن !
ببینم کاپیتان ،این سیم ها نباید به جایی وصل باشن؟...
لعنت بر شیطون ! ... سیم ها وصل نبودن ! ...
حالا درست شد ...
الو؟...آهان ! ...صدای منو می‌شنوین... دور بزنید و برگردید ! ...این ابرها از سنگ فضایی تولید می‌شن... بله ! ...برگردین ! ماموریت شما تموم شده ...
باشه برمی‌گردیم ...
اونجا رو ببین ! ...
الو؟...بله؟...چی گفتین؟... دود؟...دود کشتی؟...کجا؟... کدام طرف؟...



طرف غرب ، جنوب غربی . بله ، به همون سمت می‌ریم . . .
الو ؟ . . . بله . . . داره به طرف ستون ابری میره ! . . . لعنت بر شیطون ! . . . کشتی "پی‌یریه" مگه نه ؟
هنوز معلوم نیست . . . اما بزودی می‌فهمیم . . .
م.ا.ت.ع
خوب ؟ نام کشتی ؟ . . . بالاخره دیدین ؟ . . .
" پی یری " ! !
م.ا.ت.ع
پی یری
داره بطرف سنگ فضایی میره . سرعت بگیرین ، ما داریم برمی‌گردیم
در همین هنگام . . .
"پی یری" به بوهل وینکل ، سائوریکو . یک هواپیمای مرکز اروپایی تجسسات علمی از بالای سرما ردشده . خیال می‌کنیم کشتی "طلوع" نزدیک ما باشه سرعت روزیاد می‌کنیم .
خیالم ناراحته . میگم نکنه موقع فرود اومدن به یکی از این یخ های شناور لعنتی بخورن . . .
پیدا شون شد !
میخوان روآب فرود بیان . . . خدای من ! نکنه بخورن به این یخ های بی همه چیز ! . . .


میلوی عزیز، اگه صحیح و سالم از این تو بیرون بیایم، شانس آوردیم!
لعنت بر شیطون! چیزی نمونده بود به این یکی بخورن... وای اون یکی... اوف!... بموقع ردکردن!
میلو، ایندفعه حسابمون رسیده است!...
هورا!... چه خلبانی، لنگه نداره!
یک دقیقه هم نباید از دست داد کاپیتان...
خوب؟...
"پی‌یری" صد و پنجاه مایل از ما جلوتره.
صد و پنجاه مایل!!...
تموم شد... دیگه کاری نمیشه کرد...
نه کاپیتان، هنوز شکست نخوردیم. باید رو نقشه مطالعه کنیم.
بیفایده است


ببین کاپیتان، "پی‌یری" اینجاست... محل ما هم اینجاست. ما میتونیم تا ۱۶ گره دریایی سرعت بگیریم، سرعت "پی‌یری" نباید از ۱۲ گره بیشتر باشد. پس ما میتونیم ساعتی ۴ گره بیشتر سرعت داشته باشیم. اونا ۱۵۰ مایل از ما جلوترهستن. ۳۷٫۵ ساعت دیگه بهشون می‌رسیم...
بله، البته اگه تا اونوقت اونا به سنگ فضائی نرسیده باشن...
کاپیتان، باید سعی کنیم "پی‌یری" رو بگیریم!... موقعی که داریم به هدف نزدیک می‌شیم تو نباید نا امید بشی، وقتش نیست!
حق با تن‌تنه، باید سعی‌مون رو بکنیم!
اینها همه حرفه!... گرفتن یه کشتی که ۱۵۰ مایل از ما جلوتره!...
غیر ممکنه!... سعی کردن هم بیفایده است. الان دور می‌زنیم و برمی‌گردیم...
خوب... آهان... راستی کاپیتان، من تو این سفراکتشافی هوائی یخ کردم. بدم نمیاد یه گیلاس ویسکی بندازم بالا...
ویسکی؟ تو... آه... برم ببینم هست...
تو هم یه گیلاس با من میخوری، مگه نه کاپیتان؟...
البته!...
حالا که فکر می‌کنم می‌بینم سعی بیفایده است بهتره از این کار دست بکشیم...
دست بکشیم؟... هرگز!... لعنت بر شیطون، اونم حالا که داریم به هدف نزدیک می‌شیم! الان موقع نا امید شدن نیست!... ما به این احـ احـ احمق‌ها نشون میدیم چند مرده حل ـ حل ـ حلاجیم!...
به پیش!... حالا می‌بینند چکار می‌کنیم!... با عجله روی عرشه!...
سرمکانیک!... حواست جمع باشه، لعنت بر شیطون! با تمام قوا به جلو! رقبای ما ۱۵۰ مایل از ما جلو هستن، باید بگیریمشون!
وجنابعالی‌که فرمان دستتونه، خوب مواظب باش!... شمال، دوازده درجه بطرف شرق، مواظب یخ های شناور هم باش!
بله کاپیتان...


ظهر روز بعد . . .
هورا ! رسیدیم ! . . . اونم دود کشتی "پی یری" ! . . .
ازشون جلو می‌زنیم ! . . . غروب امروز یا نیمه‌های شب ازشون جلو می‌زنیم ! . . .
کاپیتان ! . . . یه پیام ! . . .
!
بخونش ! . . . فقط همینو کم داشتیم ! . . . حالا چکار کنیم ، لعنت بر شیطون ! حالا چکار کنیم ؟ . . .
!
از آقایان دانشمندا خواهش کن تو سالن جمع شن . بگو کار مهمی باهاشون دارم . . .
آقایان ، پیامی روکه حالا رسیده براتون می خونم . مسئله کمک در بینه . . . بعضی جاهای متن ازبین رفته ، گویا دستگاه فرستنده خراب بوده ، اسم کشتی هم معلوم نیست .
کمک . . . کمک . . . کمک . . .
۱۹ . ۱۳ غربی
طول جغرافیائی ۷۰ ،
۳۵ شمالی
آقایان ، یا باید به کمک این کشتی بریم و امید رسیدن به سنگ فضایی رو قبل از "پی یری" بکلی کنار بذاریم یا راه خودمون رو ادامه بدیم و توجهی به این تقاضای کمک نکنیم . تصمیم با شماست . . .
جای تردید نیست کاپیتان . زندگی انسان هائی درخطره باید به کمکشون بریم ، حتی اگه اینکار باعث بشه شکست بخوریم . . .
پروفسور ، اطمینان داشتم همین جواب رو بمن میدین ! . . . حالا برمی گردیم . . .
آفرین !



باید جواب این کشتی رو بدیم و بهش بگیم که به کمکش میریم . . .
؟
ای بابا ! باز یادم رفت در رو ببندم . . .
از کشتی قطب پیمای "طلوع" به کشتی آسیب دیده ویل . . . پیام شما دریافت شد . بطرف شما می‌آئیم . درتماس باشید . با امید موفقیت .
خوب ؟ چی شد ؟
بار سومه که پیام رو مخابره می‌کنم . . . هیچ جوابی نمیرسه . . .
حتما" فرستنده شون کاملا" از کار افتاده .
بله ، بشرطیکه . . .
بشرطیکه غرق نشده باشن ؟ همینو میخواستی بگی ؟
نه ، منظورم این نبود . . .
کاپیتان اجازه میدی منم یه تلگراف مخابره کنم ؟ . . .
البته ، اما . . .
؟
تو میخواهی این متن رو مخابره کنی ؟ این مسخره است ! اسم کشتی برای ما چه اهمیتی داره ؟ . . . تازه تمام شب رو هم باید منتظر جواب بمونی .
باشه ، می‌مونم . . .
هرطور میلته ، اما به نظرمن مسخره است ! . . . من رفتم بخوابم ، شب بخیر .
شب بخیر کاپیتان . . . ممکنه اینو مخابره کنید ؟ . . .
باشه .
ازکشتی "طلوع" به همه کمپانی‌های کشتیرانی . خواهشمند است کلیه شرکتهائی که نام کشتی‌هایشان با حروف "ویل" شروع میشود ، اسم کامل آنها را اطلاع و یادآوری کنند کدام کشتی در دریای شمال ۱۲۰۱۹۰ غربی و ۴۵۰۷۵ شمالی دچار اشکال شده .

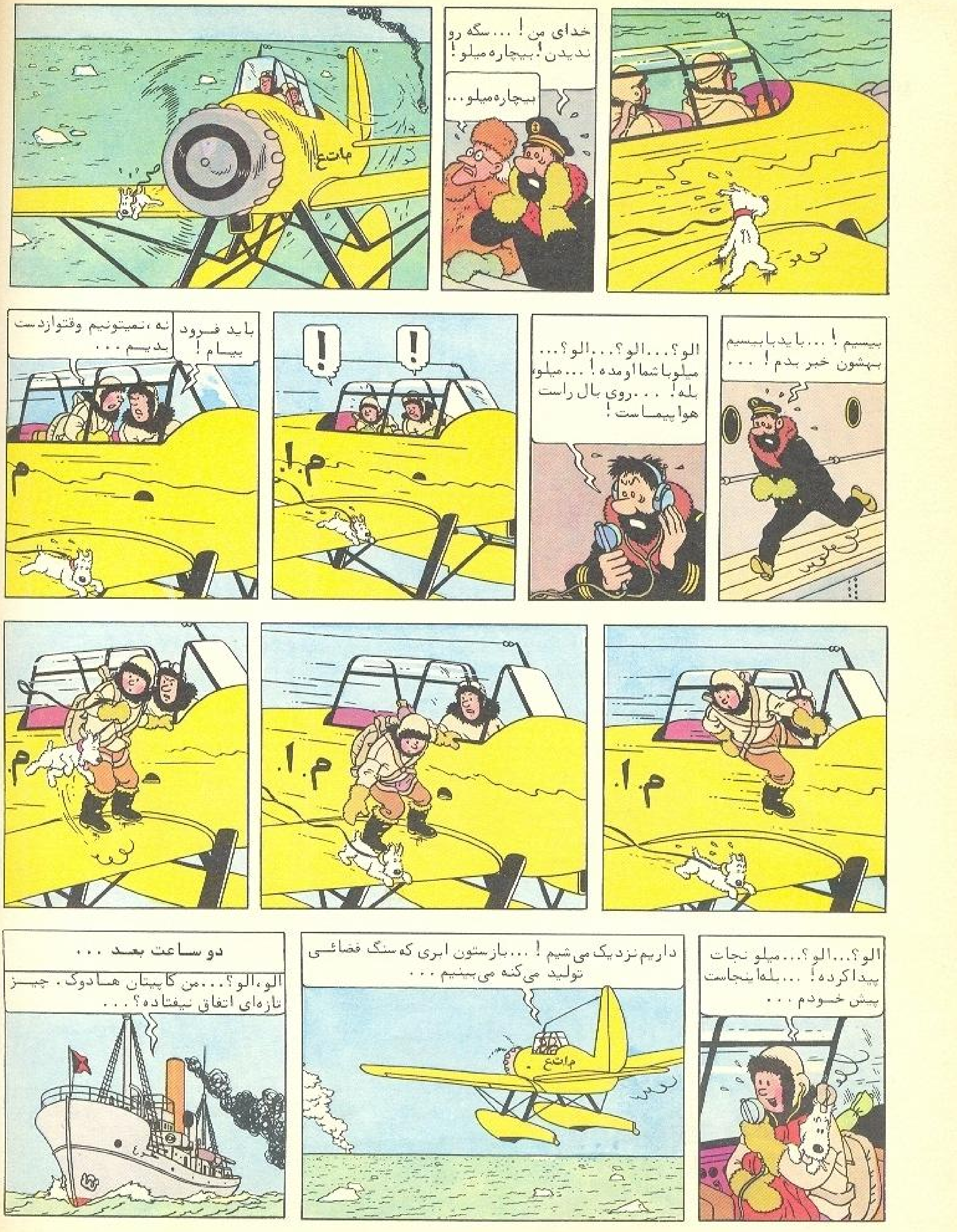

صبح روز بعد.
سلام بچه‌ها! ...
جواب تلگراف شما اومد؟ ...
فقط همین؟ ... خوب، اسم کشتی آسیب دیده چیه؟
هنوز نمیدونم. چطوره خودت بخونی...
پس پیشرفتی حاصل نشد! ...هنوز اسم کشتی رو نمیدونی که ...
هیس! ... یه تلگراف دیگه...
خوب؟ ...
خودشه! اینهم اسم کشتی. اسمش ویل ناراندا است...
از "جان کینگسبی" به کشتی "طلوع". ویل ناراندا در دریای شمال با یخهای شناور تصادم کرده.
بالاخره خیالت راحت شد، کشتی ویل ناراندا، متعلق به جان کینگسبی که درخواست کمک می‌کرد.
دیگه دنبال چی می‌گردی؟ وزن ویل ناراندا؟ یا سن کاپیتانشو میخواهی؟ ...بگو دیگه، دنبال چی می‌گردی؟ ...
یه چیز جزئی، کاپیتان، که فکر می‌کنم برای تو هم جالب باشه: ویل ناراندا وجود خارجی نداره! ...
؟!
چی گفتی؟ ... آخه ... این غیر ممکنه ...
با اینهمه واقعیت داره کاپیتان! ... ویل ناراندا وجود نداره! ... همچنین کمپانی جان کینگسبی! این اسم ها تو کتاب دریانوردی دیده نمیشن! ...گولمون زدن! ...
گولمون زدن! ...گولمون زدن! ... "پی‌یری" اون پیام رو فرستاده تا معطلمون کنه؟ ...نه. یه دریانورد هرگز اینکار رو نمیکنه!
یه دریانورد؟ نه. اما اونایی که این سفر رو ترتیب دادن چی؟ ...
لعنت بر شیطون، بی غیرت‌ها! حالا بهشون میگم درباره‌شون چی فکر می‌کنم!
حالا این تلگراف رو مخابره کن: از کشتی "طلوع" به کمپانی ساختگی جان کینگسبی... اوه... از رفتار نا جوانمردانه... نه، زیاد اهانت‌آمیز نیست... اوه... راهزنا! ...بله... راهزنا! ... دزدا! ... خیانتکارا! ... بی غیرتا! ... حقه بازا! ... یهودا! ... بی‌کله‌ها! ... کله پوکا! ... بی‌شرما! ... لامصبا! ... خدا غضبتون کنه! ... امضاء کاپیتان هادوک...


بیا کاپیتان، باید به تعقیب ادامه بدیم!...
اضافه کن: نامردای نالوطی!...
آهای! یه نیمدایره بزن!
الو!...سرمکانیک؟...می‌ریم به دنبال "پی‌یری"!...سُرعتو زیاد کن.
نمیدونم بالاخره بهش میرسیم یانه...
سُرعتو زیاد کنم کاپیتان؟...غیر ممکنه! داریم با حداکثر سرعت میریم!...
هر چی میخواهی بکن!...اما باید سریعتر حرکت کنی!...
با کمک خواهی گولم زدن!...آی ناجوانمردا!...اگه کلکشون نبود ما حالا داشتیم بطرف جنوب میرفتیم!...راستی، بگو ببینم چی باعث شد تو سوظن پیدا کنی؟
لعنت بر شیطون، تو دیگه چت شده؟
من؟ من؟خیال میکنم خوابم برده بود
درسته، تمام شب بیدار بودی، باید یه خورده استراحت کنی...
خوش‌بخوابی،بله، برو بخواب.
حق با تست، میرم یه‌ساعتی بخوابم...
میلو!... بیا بریم میلو...
کسی که پله اینجوری رو اختراع کرده حتما" سگ نداشته!
بالاخره میایی میلو؟



حتی نمیتونم لباسامو در بیارم ، چقدر خوابم میاد . . .
خیلی دلم میخواست این لباسای منو درمیاوردی.
میلوی عزیز ، حس می‌کنم که میخوام صد و پنجاه سال بخوابم .
تق تق تق
بله؟...
منم ! . . . زودباش، باز کن ! . . .
اومدم . . . اومدم . . .
بخونش ، یه پیام "پی یری" که الان گرفتمش .
از "پی یری" به "بوهل وینکل" ساتوریکو. هورا ! سنگ فضایی رو می‌بینیم .
تموم . . . تموم شد . . . ما شکست خوردیم . . .
هاف !
نه،هنوز شکست نخوردیم ! . . . هواپیما کاپیتان . بگو هواپیما رو آماده کن !
. . . خلبان رو هم خبر کن ! . . . فوری حرکت می‌کنیم !
باشه ! ...
پس دیگه نمی‌خوابیم ؟...
میلو ، تو باید اینجا بمونی و منتظر مراجعت من باشی . . .
عاقل باش میلو ، من فوری برمی‌گردم . . .
م . ا . ت .

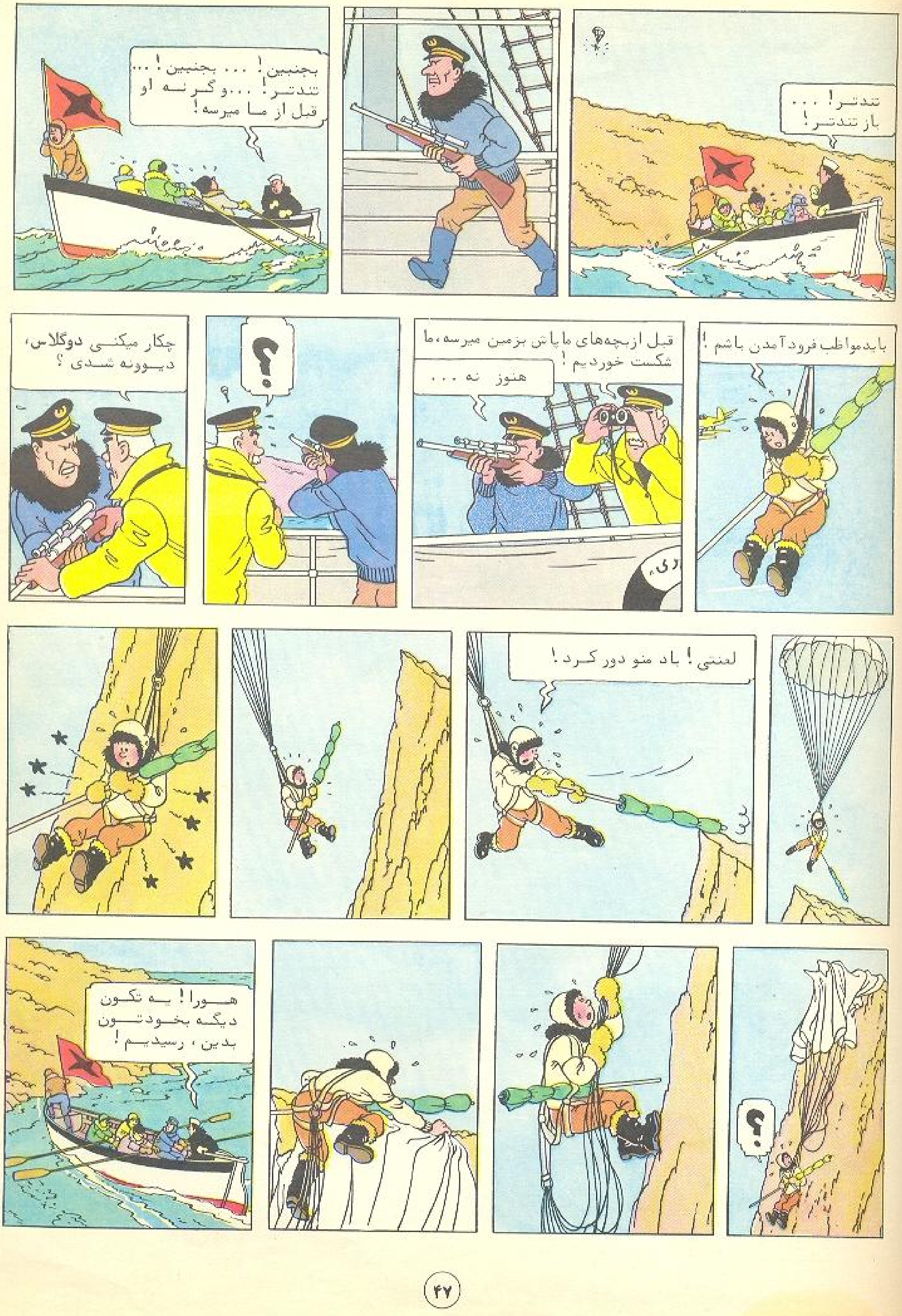

اووووو اوووو! ...
سگ خوبی باش، اربابت زود برمی گرده ...
اوووووووووو- هووووووووووو
زوره مرگ سر داده ...
؟
چی شده؟... حالا خیلی خوشحال بنظر میاد ...
لعنت برشیطون. هواپیما برمیگرده! ...
خیلی عجیبه، داره رو آب می شینه! ... مقصودشون چیه؟ ...
پرچم! ... ما پرچمو که باید روی قله سنگ فضایی به اهتزاز دربیاریم فراموش کردیم! ...
لعنت برشیطون! راست میگه ...
م.ا.ت.ع
الان میارمش.
بیا، بگیر!
متشکرم!
بزن بریم!
میلو! ... بیا اینجا، میلو! ...
م. ا.ت.ع
تن تن! ... سگت! ... سگت! ...


خدای من! ... سگه رو ندیدن! بیچاره میلو!
بیچاره میلو...
بیسیم! ... باید با بیسیم بهشون خبر بدم! ...
الو؟... الو؟... الو؟... میلو با شما اومده! ... میلو، بله! ... روی بال راست هواپیماست!
!
!
باید فرود بیام!
نه، نمیتونیم وقتو از دست بدیم...
م.ا.
الو؟... الو؟... میلو نجات پیدا کرده! ... بله اینجاست پیش خودم...
داریم نزدیک می شیم! ... بازستون ابری که سنگ فضائی تولید می کنه می بینیم...
دو ساعت بعد...
الو، الو؟... من کاپیتان هادوک. چیز تازه‌ای اتفاق نیفتاده؟...


حتی یه یخ شناور هم دیده نمیشه وستون ابر هم خیلی نزدیکتر شده. دیگه فاصله زیادی با اون نداریم . . .
سنگ فضائی! خودشه، سنگ فضائی! . . .
الو . . . من تن تن . . . سنگ فضائی رو می بینیم !!! . . .
درسته؟ . . . واقعاً" درسته؟ سنگ فضائی رو می بینین؟ هورا! . . . چه شکلی داره؟ . . .
شکل جزیره ایه که سرازیری کمی بطرف غرب داره و که . . . خدای من! . . . "پی یری" قبل از ما رسیده! . . .
"پی یری" قبل از اونا رسیده! . . .
به بینم، پرچم اونا الان رو قله هست؟
پرچم اونا؟ . . . صبر کنین . . . نه، من پرچمی نمی بینم . . .
هورا! . . . هنوز امیدی هست!
شاید. کم کم دارم می بینم توی "پی یری" چه خبره . . . مثل اینکه . . . مثل اینکه . . .
آره . . . تازه یه قایق تو آب انداختن! . . .



بالاخره سنگ فضائی مال ماست .
ررررررر
مثل اینکه صدای یه موتورمیاد . . .
اونجا کاپیتان، یه هواپیما ! . . .
خدا نیامرزدشون ! هواپیمای کشتی "طلوعه" !
یَه ! . . . تاروی آب بشینن و قایق لاستیکی‌شون روتوآب بندازن، بچه‌های ما رسیدن ،
تازه، مثل اینکه اصلا" خیال نشستن‌هم‌نداره، میخواد از روی سنگ فضائی بگذره . . .
هاف !
ای خدای مهربون . با چتر نجات پرید !الان رو سنگ فضائی فرود میاد و پرچمشو میذاره !
وای ! . . . پرچم ! . . .
چه شانسی ! . . .
تموم شد ! . . . قبل ازما می‌رسه !
نه ! من میدونم چطورجلوشوبگیرم !



تندتر! ...
بازتندتر!
بجنبین! ... بجنبین! ...
تندتر! ... وگرنه او
قبل از ما میرسه!
بایدمواظب فرود آمدن باشم!
قبل ازبچه‌های ما پاش بزمین میرسه، ما
شکست خوردیم!
هنوز نه ...
؟
چکار میکنی دوگلاس،
دیوونه شدی؟
لعنتی! باد منو دور کرد!
؟
هورا! یه تکون
دیگه بخودتون
بدین، رسیدیم!



تندتر! ... تندتر!
ای بابا! این بندش هم حالا باز نمیشه ..
تف به این شانس! پرچمش به اهتزاز دراومد! ...
م.ا.ت.ع
پیروز شدیم! ... پرچم ما روی قله سنگ فضائیه! ...
پیروز شدیم! ...
هواپیما هم فرود اومد ...
میلو داره میاد پیش تو. اینجا تو جاش بند نمیشه.
هاف!
بیا میلو، میلو ...
?
هاف! هاف!


میلو! میلوی بیچاره! ... حتما" به یه تخته سنگ برخوردی ؟
ها-ا-ا-ف !
اوه!... اوه!...
اوه!...آی!...اوه!
ها-ا-ا-ف!
آب داغ داغه! ...
الو؟...
الو؟...
الو؟...
الو، بگوشم ... بله... چه مصیبتی! ...مهمه؟ ...بله... سه روز! ... بله، بله ... طبیعتا"... بسیار خوب ... باشه ...
تو موتور "طلوع" اشکالی پیش اومده و مجبور شده سرعتش رو کم کنه، تا سه روز دیگه به اینجا نمیرسن. ما هم نمیتونیم منتظرشون بمونیم، غذا نداریم. ما برمی‌گردیم به کشتی. مأموریت ما هم که تموم شده. بیا بی بریم؟...
م.ا.ت.ع
غیر ممکنه! یکنفر باید اینجا بمونه تا از جزیره مواظبت کنه. اینطوری بهتره ... خدایا، چکار کنیم؟ ...
فقط یه راه داره: من اینجا می‌مونم تا تو غذا بیاری، باشه؟
تن‌تن، تو که خیال نداری ما تنها تو این جزیره بمونیم؟...
باشه. ولی من تصادفا" کمی بیسکویت، یه سیب و یه فلاسک آب شیرین برداشتم. اینها رو بهت میدم...
بگیر ...
متشکرم...
خداحافظ! موفق باشی! فردا صبح برمیگردم
اونم رفت!..
کاشکه زود برگرده!

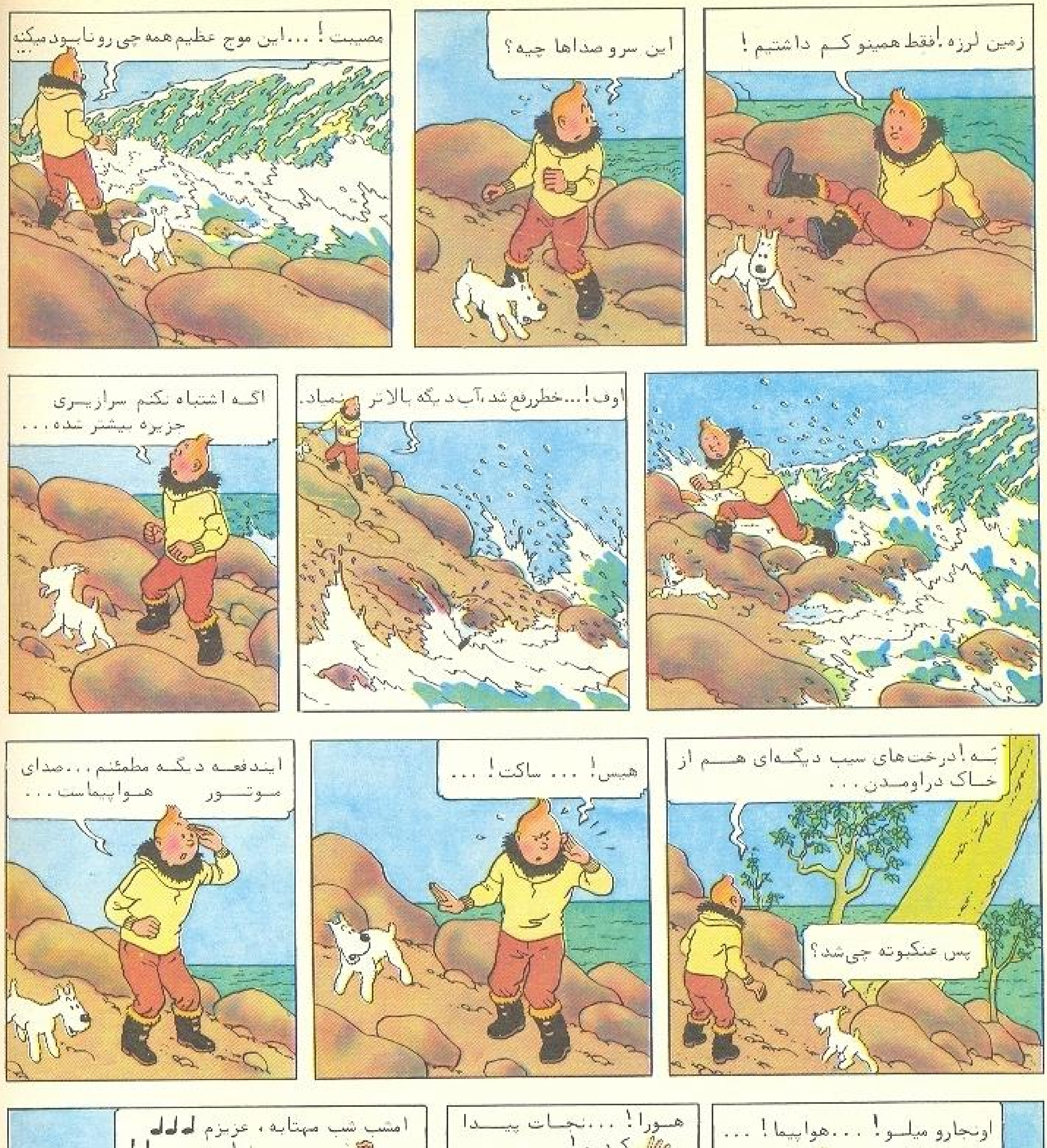

میلو، حالا باید یه چیزی بخوریم . . .
فکر خوبیه!
یه سیب، چند تا بیسکویت و آب ، انگار تنبیه مون کردن ، میلو!
بله، درسته!
این موضوع منو بیاد فیلیپولوس پیغمبر می اندازه که میگفت "توبه کنید ،دنیا داره به آخر میرسه!"
و اون کابوس که با حالتی تهدیدآمیزبمن میگفت :کفر! . . . بله! . . . ساعت کفر فرا رسیده است! . . .
و کفر یه عنکبوت بود ، یه عنکبوت بزرگ . وای! هنوز هم که فکرشو می‌کنم پشتم می‌لرزه . . .
یه عنکبوت!
بکشش، تن‌تن! . . .
لای صخره‌ها قایم شده . . .
به! ولش کن ، بیا ، میلو . . .
نوش جان میلو . بهتره دیگه فکر اون پیغمبره و عنکبوت‌هاش و دنگ دنگ دنگ زنگش نباشیم.
دانگ
دانگ
دانگ
!
چقدر احمقم . زنگ "پی‌پری" بود!
دانگ
دانگ
دانگ
دانگ
بی شک اونجا هم ساعت غذا خوردنه . . .
میلو، بهمین زودی تموم کردی؟ دیگه چیزی ندارم بهت بدم!دوتا بیسکویتی که مونده مال فردا صبحه . . .
آخه من هنوز گشنمه! اون خودش یه سیب داره. خوب بود اگه یه چیزی برای خوردن گیر می‌آوردم . . .
به! یه کرم تو این سیبه . . .
هیچی . . .
هیچی . . .
هوپ!
میایی میلو؟ بریم یه چرتی بزنیم ، من دارم از دست خواب کلافه میشم ،

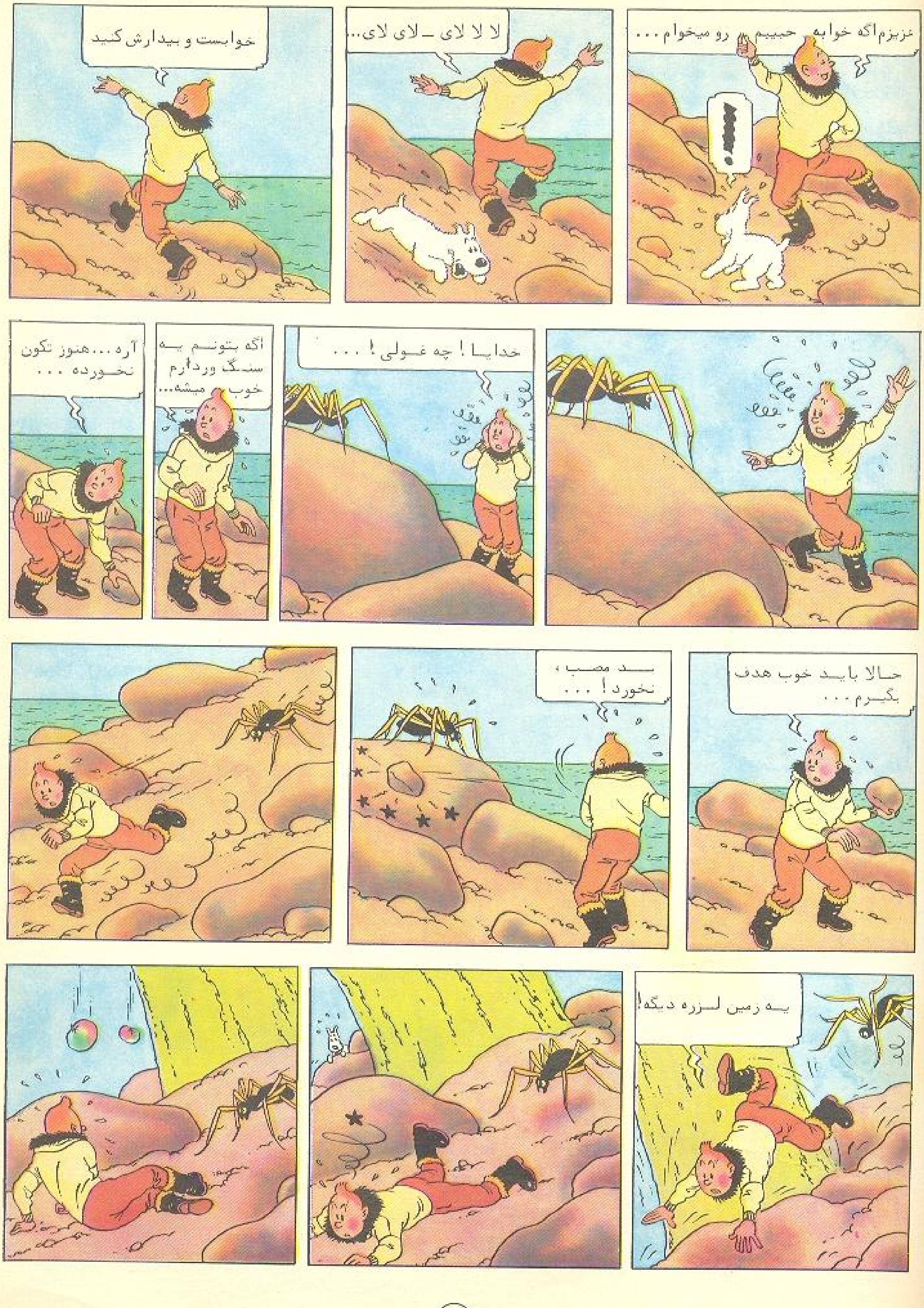


چتر نجات اینجا هم بدردمون میخوره ، هم تشک میشه، هم لحاف.
با اینکه نزدیک قطب هستیم خوشبختانه هوا سرد نیست . این خیلی عجیبه .
شب بخیر میلو ، خوب مراقب باش . . .
بوم
؟
ولی من یه صدای انفجار شنیدم ... عجب، "پی یری" هم ناپدید شده! موقعیکه خوابیده بودیم لنگر کشیده .
پس این انفجار؟ حتما" خواب دیدم . . .
بوم
!
تن تن ، من می ... می ... می ترسم ....
حالا که فکرشو می‌کنم، باید از خود زمین باشه. حتما" نوعی سنگ آتش فشانه . . .
نَه! هیچ شکافی نداره، هیچ روزنه‌ای نداره! . . . پس آخه از چی بود؟...
!
هاف ! . . . هاف ! . . .
میلو یه چیزی پیدا کرده؛ خیلی خوشحال بنظر میرسه . . .
یه تخم مرغ ! ... یه تخم مرغ ! ... خیلی عجیبه! ... اینجا که مرغی نیست ! !
تن‌تن ، چطوره یه‌املت درست کنیم ؟
اما ... عجیبه ... نکنه عوضی می بینم ... تخم مرغ داره بزرگ میشه !
تخم مرغ نیست ! . . . قارچه ! . . .

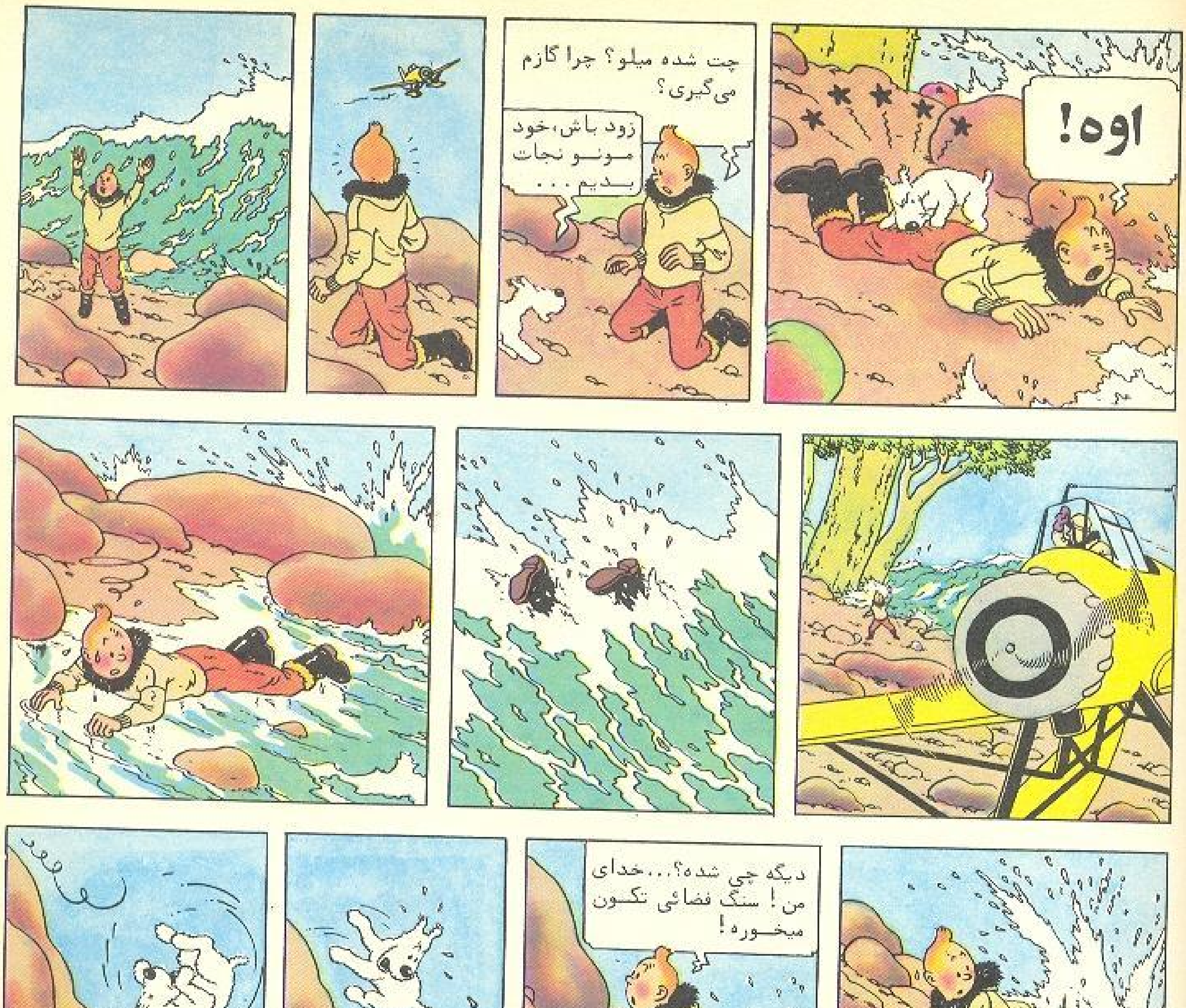

بوم
محو شد، دود شد، قارچ بهوا رفت! ...
بوم
بوم
بوم
بوم
بوم
بوم
مثل اینکه یه خورده ساکت شده...
بوم
آره تموم شد. اوف! اگه خاصیت این فلزناشناخته‌این چیزها باشه، حتما" اتفاقات ناگهانی دیگه‌ای می‌افته.
هیس! ...
نه چیزی نیست: آسمون خالیه...
ولی خیال می‌کنم صدای موتور شنیدم...
یه درخت سیب! ... خدای من یه درخت سیبه! ... حتما" از اون دانه‌های سیبه که دیشب انداختم... خارق العاده است!
من میترسم! اگه این درخت هم منفجر بشه...
این جادوگریه! ...


!!!!
هاف ! هاف !
کیش! ... کیش! ... بــرو کثافت !
این پروانه وحشتناک از کجا پیداش شد؟ ممکنه؟... بله حتما" از اون کرمی که تو سیب بود پیدا شده !
خوب ، میلو جان ، اگه همه چی بخوان اینطوری رشد کنن ، کار ما ساخته است !
خدای من ! ... خدای من ! ... عنکبوت ! ... عنکبوتی که دیشب از جعبه فرار کرده ...
نکنه اونم بخواد بزرگ بشه ، تن تن؟
اگه هنوز زنده است باید نزدیک درخت سیب باشه، دیروز من اینجا نشسته بودم ...
مواظب باش! ... هر لحظه ممکنه پیداش بشه...
؟
بوم
؟
؟
ای خدای من !


زمین لرزه! فقط همینو کم داشتیم!
این سر و صداها چیه؟
مصیبت! ...این موج عظیم همه چی رو نابود میکنه ...
اوف! ...خطر رفع شد، آب دیگه بالاتر نمیاد.
اگه اشتباه نکنم سرازیری جزیره بیشتر شده ...
به! درخت‌های سیب دیگه‌ای هم از خاک دراومدن ...
پس عنکبوته چی‌شد؟
هیس! ... ساکت! ...
ایندفعه دیگه مطمئنم ... صدای موتور هواپیماست ...
اونجارو میلو! ...هواپیما! ...
هورا! ...نجات پیدا کردیم! ...
امشب شب مهتابه، عزیزم رو میخوام...


عزیزم اگه خوابه حبیبم رو میخوام . . .
لا لا لای ـ لای لای . . .
خوابست و بیدارش کنید
خدایا ! چه غولی ! . . .
اگه بتونم یه سنگ وردارم خوب میشه...
آره . . . هنوز تکون نخورده . . .
حالا باید خوب هدف بگیرم . . .
بد مصب ، نخورد ! . . .
یه زمین لرزه دیگه!


!
اوف ، عـرقـم در اومـده! بنـازم به ایـن درخت سیب!
الو؟ الو؟...سنگ فضائی از یه زمین لـرزه جنبیده. حالا کاملا" سراشیب شده و داره آهسته تو آب فرو میره...
چي گفتي؟...یه زمین لرزه؟... سنگ فضائي فرو میره؟... پس تن‌تن کجاست؟...
سنگ فضائي فرو میره؟
نمي‌بینمش...آه ، بله ... بی‌هوش زیریه درخت غول پیکر افتاده...آب بزودی بهش میرسه!...
م.ا.ت.ع
سعـي کن فـرود بیایـی! بـاید نجاتش بـدی!
نمیشه فـرود اومـد کـاپیتان. دریـا آروم نـداره...
تن‌تن! ...تن‌تن! ... بیـدار شـو!
تکـون نمیخـوره.آب هـم داره بـالا میـاد! ...حـالا چکار بکنم؟...
هاف ! ... هاف ! ...
نخیر فایده نداره! ... ولی بالاخره باید بهوش بیاد...



اوه!
چت شده میلو؟ چرا گازم می‌گیری؟
زود باش،خود مونو نجات بدیم . . .
دیگه چی شده؟... خدای من! سنگ فضائی تکون میخوره!
باید خودمونو به قله برسونیم! جزیره داره همینطورتوآب فرومیره!...


هرچه باداباد! باید جرات کنم! بالاخره باید نجاتش داد.
ماتع
چکار میکه؟... میخواد فرود بیاد؟... این کار دیوونگیه...
دیگه نمی‌بینمش!... خدای من، نکنه غرق شده باشه...
خوب شد! بالاخره تونست رو آب بشینه...
بار موج‌ها نمیذارن ببینمش...
هورا! تونسته قایق لاستیکی رو تو آب بندازه.
نزدیکتر نمیشه: اگه بیام به صخره میخورم. یه طناب برات می‌اندازم، کمربند نجات هم بهش وصله. بگیرش...
باشه!
بیا میلو، باید خودمون رو به قایق برسونیم...
بپرم توآب؟ هرگز!...
میلو!... میلو!... بیا اینجا، زود!...


من نمیخوام بپرم تو اون آب! اوهو! ... اوهو! ...
بیا، گریه نکن. دیگه نمی اندازمت توآب...
می اندازمش. سعی کن بگیریش!
یک . . . دو . . .
نه ممکنه بیفته تو آب. کار دیگه‌ای میکنیم . . .
بیا میلو، برو این تو!
؟
خوب، میلو نجات پیدا کرد! حالا نوبت منه. اما اول . . .
. . . باید پرچم رو بذارم سر جاش. تا لحظه آخر باید رو قله باشه . . .
م.ا.ت.ع
حالا طناب رو می اندازم و تو منو بکش . . .
بنداز.
بکش!


نجات‌پیداکردی!
آره، نجات یافتیم!
حالا باید زودازاینجا دورشیم ...
اَه! ... لعنت به این شانس! ...
؟
چکار میکنی؟ برگرد، دیوونگی نکن!
ترو بخدا برگرد! ... با سنگ فضائی میری ته اقیانوس! ...
باید یه قطعه سنگ ببریم ... برای آقای **کالیس**! ... اینطوری زحمات ما به جائی میرسه!
زود! ... بگیرش! ...
تن‌تن! ... تن‌تنو دیگه نمی‌بینم!


چه بدبختی! تن‌تن دیگه
پیداش نیست ...
نجات پیدا کرده! ... یه سنگ کالیستن
چسبیده و پرچمو هم آورده!
در همین هنگام ...
هیچی ... باز هم
هیچی ... چه بلائی
سرشون اومده؟
خودشه! ... خودشه! ... الو؟ ...
الو؟ ...
جواب میدن؟
الو؟ ... بله ... بله ... بله ...
بله ...
سنگ فضائی؟ سنگ فضائی
چی شده؟
دارن میان! ... صحیح و سالمن! ... هورا! ...
چند ساعت بعد ...
خودشه! ... خودشه! ...
آقایون، توی این پرچم یه قطعه سنگ
کالیستن برای شما آوردم!
؟



مواظب باشین !
ب و م
چند هفته بعد .
کشتی قطب پیمای "طلوع" که بجستجوی سنگ فضائی که در اقیانوس منجمد شمالی افتاده بود می‌پرداخت ، بزودی به اروپا بازمیگردد . هئیت علمی توانستند سنگ فضائی رادرست هنگامی‌که احتمالا" در اثر یک طوفان زیردریائی ، بزیرآب فرو میرفت کشف کنند .
خوشبختانه دراثر خونسردی و شهامت تن‌تن ، خبرنگارجوان ، که هنگام فرو رفتن سنگ‌فضائی ، تنهاروی سنگ بود ، یک قطعه از این فلز که . . .
. . . قبلا" وجودش توسط‌آقای کالیس اعلام شده بود بدست آمد و اعضای هئیت توانستند خواص شگفت‌آورآنرا از نزدیک ملاحظه کنند . بی‌شک علم به خواص این فلز توجه شایانی مبذول خواهد داشت . همه منتظر کشفیات هیجان آوری هستند .
درمورد حوادثی که درطول سفر "طلوع" پیش آمد ، اکنون اطمینان حاصل شده است که خرابکاریهایی بوده است تا مانع موفقیت این سفر علمی گردد . بزودی همه چیز درباره این اعمال جنایتکارانه روشن خواهد شد و عاملین آن ورئیس آنها که سرمایه‌دار بزرگی درسائوریکو است به مجازات خواهند رسید .
متوجه شدی که این روزا کاپیتان مشوشه؟
بله ، باید ببینم چش هست .
خوب کاپیتان ، اتفاق ناگواری که نیفتاده؟
!
خشکی ! . . .
خشکی ! . . .
لعنت بر شیطون ! دیگه وقتش بود که برسیم !
چرا ؟ مگه مازوت نداشتیم ؟
از اون بدتر ! . . .
ویسکی نداشتیم !!!
پایان



دورهٔ کامل ماجراهای « تن تن و میلو » را بصورت کتابهای مصور رنگی ، بشرح زیر خواهید خواند :

جزیره سیاه
هدف کره ماه
روی ماه قدم گذاشتیم
اسرار اسب شاخدار
تن تن در کنگو
سیگارهای فرعون
گل آبی
گوش کنده شده
عصای اسرارآمیز
خرچنگ پنجه طلائی
هفت گوی بلورین
معبد آفتاب
تن تن درسرزمین طلای سیاه
ماجرای « تورنسل »
انبار ذغال سنگ
تن تن در تبت
جواهرات « کاستافیور »
گنجهای « راکام »
ستاره اسرارآمیز
تن تن در آمریکا
پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه های « تن تن » را آغاز نموده . با جمع آوری این جزوه‌ها ، مجموعه‌ای زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت .

انتشارات یونیورسال : صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۰۴۱ / ۵۳/۸/۲۲ چاپ مدرن - تهران